

مقدمه‌ای بر مقایسه ادیان توحیدی

حسین توفیقی

۱. نسبت ادیان با یکدیگر

ادیان از دید کلی به دو مجموعه تقسیم می‌شوند: توحیدی و غیرتوحیدی. مجموعه ادیان توحیدی (شامل یهودیت، مسیحیت، آیین زردشت و اسلام) به سه اصل توحید، نبوت و معاد قائلند، ولی ادیان غیرتوحیدی هیچ یک از این سه اصل را قبول ندارند: آن ادیان به جای توحید، از شرک و به جای نبوت، از حکمت^۱ و به جای معاد، از تناسخ سخن می‌گویند. البته توحید مسیحیت با تثلیث و توحید آیین زردشت با ثنویت همراه است و پیروان هر دو دین می‌کوشند تثلیث و ثنویت خود را به هر قیمتی با اصل توحید هماهنگ کنند. درجه توفیق آنان در ایجاد این هماهنگی به داوری افراد گوناگون بستگی دارد: برخی از پیروان ادیان توحیدی بی‌درنگ آن را از ایشان می‌پذیرند، ولی برخی دیگر تسلیم تأویل‌های آنان نمی‌شوند و به پیروی از قرآن مجید (مائده ۱۷، ۷۲-۷۳)، تثلیث را کفر می‌دانند.

در مجموعه ادیان توحیدی، دینی که از نظر معارف به اسلام مقداری شباهت دارد، یهودیت است و اگر مسلمانان از عصر پیامبر گرامی اسلام (ص) تا این زمان بیشترین مشکلات را با یهود داشته‌اند، بیشتر به رفتارهای ناهنجار آنان مربوط می‌شود و کمتر به

۱. معروف است که براهمه برای ابطال نبوت گفته‌اند که تعالیم انبیا با مطابق عقل است یا خلاف عقل و شقّ سومی ندارد: اگر مطابق عقل است، عقول ما کفایت می‌کند و آمدن نبی لزومی ندارد و اگر خلاف عقل است، ما به چیزی که خلاف عقل باشد، نیازی نداریم. قائلان به نبوت در مقابل این ادعا، شقّ سومی را مطرح می‌کنند و می‌گویند: تعالیم انبیا (ع) فوق عقل است.

اعتقادات ناهنجارشان. البته خدای متعال یهودیان را اولین کافر به قرآن مجید می‌داند (بقره ۴۱).

از اینجا است که برخی از مفسران قرآن هنگام تفسیر «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الْضَالِّينَ»، «غضب شدگان» را به یهود و «گمراهان» را به نصارا تفسیر کرده‌اند، با اینکه می‌توانستند هر دو صفت را به هر دو گروه مربوط بدانند. این تفکیک برای این است که سوره حمد *أَمَّ الْكُتَابَ* یعنی «خلاصه قرآن کریم» است. با مراجعه به متن این کتاب الهی، به آسانی درمی‌یابیم که خدای متعال بر یهودیان به سبب کارهای ناپسندشان غضب کرده^۱ و مسیحیان را به سبب اعتقاد به تثلیث و الوهیت حضرت عیسی مسیح (ع) گمراه شمرده است.^۲ همچنین یهودیان و مشرکان را بدترین دشمن مسلمانان می‌داند، ولی مسیحیان را بهترین دوست مسلمانان معرفی می‌کند.^۳ پس آیه آخر سوره مبارکه حمد بر اساس این معارف تفسیر شده است.

قرآن کریم عقاید باطلی را به یهودیان نسبت داده و ایشان را به سبب آن عقاید سرزنش کرده است: (۱) عزیز پسر خداست؛^۴ (۲) خدا فقیر است و ما غنی هستیم؛^۵ (۳) دست خدا بسته است.^۶ یهودیان هر سه مورد را انکار می‌کنند و به همین علت، مفسران قرآن گفته‌اند حتماً اینها قول برخی از یهود بوده و خدای متعال، به سبب رضایت بقیه، آنها را به همه ایشان نسبت داده است.^۷ به هر حال یهودیان از این سه عقیده باطل (و نیز از دشمنی با جبرئیل که تلویحاً به آنان نسبت داده شده است)^۸ تبری می‌جویند و همین تبری برای مفسران قرآن کافی بوده است.

از سوی دیگر، قرآن کریم عقاید باطلی را به مسیحیان نسبت داده و ایشان را به سبب آن عقاید سرزنش کرده است: (۱) مسیح پسر خداست؛^۹ (۲) خدا همان مسیح پسر مریم است؛^{۱۰} (۳) خدا یکی از سه تاست.^{۱۱} مسیحیان هر سه مورد را کاملاً قبول دارند و بر آنها اصرار می‌ورزند (ایشان فقط نسبت الوهیت به حضرت مریم (ع)^{۱۲} را انکار می‌کنند).

۱. بقره ۶۱، ۹۰، آل عمران ۱۱۲، مائده ۶۰، اعراف ۱۵۲.

۲. نساء ۱۷۱، مائده ۱۷، ۷۳، ۷۲، ۷۷، ۱۱۶، توبه ۳۰، ۳۲.

۳. توبه ۳۰.

۴. مائده ۸۲.

۵. مائده ۶۴.

۵. آل عمران ۱۸۱.

۶. بقره ۹۷.

۷. المیزان: توبه ۳۰.

۸. مائده ۱۷ و ۷۲.

۹. توبه ۳۰.

۱۰. مائده ۱۱۶.

۱۱. مائده ۷۳.

یهودیت علاوه بر سه اصل توحید، نبوت و معاد در برخی از احکام نیز به اسلام نزدیک است و حتی نام‌های برخی از فرشتگان مانند جبرئیل و میکائیل به عبری در قرآن کریم آمده است.^۱ همچنین آن کتاب الهی به مشرکان گوشزد می‌کند که هماهنگی معارف قرآن با دانسته‌های علمای بنی اسرائیل نشانه صحت آن است.^۲

یادآوری این نکته نیز ضروری است که ما مسلمانان باید برای تفسیر برخی از آیات قرآن کریم، از اعتقادات حق و باطل بنی اسرائیل آگاه باشیم؛ زیرا آن کتاب الهی ۱۳۶ بار به نام حضرت موسی (ع) و بارها به قضایای مختلف بنی اسرائیل اشاره کرده است.^۳

۲. اسم: تعینی و تعیینی

نام‌های باستانی بیشتر ملت‌ها، قبایل، خاندان‌ها، شهرها و کشورها به طور طبیعی و بر اثر گذشت زمان تعیین یافته و کسی از روی عمد و قصد آنها را تعیین نکرده است. بسیاری از ادیان نیز این حالت را دارند: اسم تعینی یهودیت (Judaism) به دین کسانی دلالت می‌کند که اسلافشان در گذشته‌های دور به سبب سکونت در کشور یهودا، «یهودی» خوانده می‌شده‌اند و اسم تعینی مسیحیت (Christianity) به دین کسانی دلالت می‌کند که مسیحی یعنی منتسب به مسیح خوانده شده و می‌شوند. نام مسیحی بعد از رفتن حضرت مسیح (ع) پدید آمده است (اعمال رسولان ۲۶:۱۱) و خود آیین نوخاسته آن حضرت اسمی نداشته است و آن را «طریقت» می‌خوانده‌اند (اعمال رسولان ۲:۹ و ۴:۲۲).

واژه‌های یهودیت و مسیحیت در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند، در حالی که واژه اسلام و مشتقات آن را مکرر در قرآن کریم مشاهده می‌کنیم؛^۴ زیرا اسلام دینی است که در زمان خود حضرت رسول اکرم (ص) به کمال رسیده و به همین علت، از ابتدا اسم تعیینی داشته است تا از ادیان دیگر تمیز داده شود.

۱. جبرئیل به معنای «مرد خدا» و میکائیل به معنای «چه کسی مثل خداست؟» می‌باشد. بدیهی است که فرشتگان می‌توانند نام‌هایی به هر زبانی داشته باشند.
۲. شعرا ۱۹۷.

۳. احیاناً کسانی یهودیان را به تحریف دین خودشان و مسیحیت و اسلام متهم می‌کنند و با بزرگ‌نمایی تأثیر فرهنگی یهودی‌بانی مانند کعب‌الاحبار و وهب بن منبه که مسلمان شده بودند و در باره معارف اسلامی نظر می‌دادند، اسرائیلیات را مطرح می‌کنند. این افراد هرگاه حدیثی را نمی‌پسندند، آن را از اسرائیلیات می‌شمارند. این گونه برخورد محتوایی با احادیث و اصطلاح «اسرائیلیات» (با این کاربرد) در گذشته بین علما معمول نبوده است.

۴. برخی از مسلمانان ادعا می‌کنند که همه ادیان توحیدی در ابتدا «اسلام» خوانده می‌شده‌اند و نام‌هایی مانند «یهودیت» و «مسیحیت» از تحریفات بیروان آن ادیان است. این ادعا حتی اگر در علم کلام قابل اثبات باشد، در علم ادیان ابداً قابل اثبات نیست.

اسم تعیینی، بر خلاف اسم تعیینی، معنای زیبا و هدفمندی دارد و انتخاب واژه اسلام به معنای «تسلیم» برای خاتم ادیان دارای همین ویژگی‌ها است.^۱

۳. خاتمیت یا بشارت به دین بعدی

یهودیت، مسیحیت و اسلام که ادیان ابراهیمی (Abrahamic Religions) و ادیان وحیانی (Revealed Religions) نامیده می‌شوند، یادگار انبیای الهی (ع) هستند. این ادیان (اولاً) حقایق خود را به ادیان قبلی مستند می‌کنند و بشارت ظهور خود را در آنها می‌جویند و (ثانیاً) به خاتمیت خود معتقدند و ادیان بعدی را رد می‌کنند، به این شرح:

اولاً یهودیت خود را تحقق وعده خدای متعال به حضرت ابراهیم (ع) می‌داند و مسیحیت با طرح نظریه جانشینی (supersession) خود را وارث آن وعده می‌داند و می‌کوشد بشارت به ظهور حضرت عیسی (ع) و عهد جدید را در عهد عتیق پیدا کند. اسلام نیز به انبیای بنی اسرائیل و کتاب‌های آسمانی پیشین توجه دارد و صریحاً اعلام می‌کند که بشارت ظهور پیامبر عالی قدر اسلام در تورات و انجیل یافت می‌شود (اعراف ۱۵۷).

ثانیاً یهودیت منکر نسخ است و مسیحیت پس از عهد جدید، منتظر پیمان جدیدتری نیست.^۲ خاتمیت اسلام نیز در قرآن مجید (احزاب ۴۰) و احادیث فراوان آمده است و همه مسلمانان آن را از ضروریات اسلام می‌دانند.

موعودی نیز که در هر یک از ادیان یادشده مطرح است، برای تأیید همان دین می‌آید، نه این‌که آن دین را نسخ کند و دین تازه‌ای بیاورد.

اعتقاد به خاتمیت راه را بر شرایع تازه می‌بندد. ادیان بعدی برای گشودن این راه، با تأویل عباراتی از کتاب‌های قبلی، مژده ظهور دین خود را در آنها می‌جویند. بر این اساس، مسیحیان برای یافتن مژده به حضرت عیسی مسیح (ع)، با تأویل عباراتی از عهد عتیق و مسلمانان برای یافتن مژده به حضرت رسول اکرم (ص)، با تأویل عباراتی از عهد

۱. مسیحیان کینه‌توز اروپا در قرون وسطا به جای «اسلام» و «مسلم»، از واژه‌های Muhammadan و Muhammadanism استفاده می‌کردند.

۲. مسیحیان نیز نسخ را انکار می‌کنند و معتقدند که مدت شریعت عهد عتیق یا فرارسیدن عهد جدید پایان یافته است و چون این دو عهد ماهیتاً با یکدیگر تفاوت دارند، العالی احکام تورات در مسیحیت نسخ نیست، بلکه چیز دیگری است که طبق برنامه پیش رفته است و به قول پولس: «شریعت لئله ما شد تا به مسیح برسند تا از ایمان عادل شمرده شویم. لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لئله نیستیم؛ زیرا همگی شما به وسیله ایمان در مسیح عیسی پسران خدا می‌باشید» (رساله به غلاطیان ۲: ۲۴-۲۶). مسلمانان به مسیحیان می‌گویند که این چیزی جز نسخ نیست.

عتیق و عهد جدید، مژده‌های مطلوب خود را در آن کتاب‌ها می‌یابند. البته یافتن اسم و خصوصیات دقیق فرد مطلوب به شکل یک آرزو باقی می‌ماند و مژده‌ها به اسم‌های نامأنوسی تعلق می‌گیرد: مثلاً مسیحیان (رک: متی ۱:۲۳) با مراجعه به عهد عتیق، مژده به تولد عِمّاנוئیل (اشعیا ۷:۱۴) را می‌یابند و مسلمانان با مراجعه به عهد عتیق، مژده به آمدن شیلو (پیدایش ۴۹:۱۰) و با مراجعه به عهد جدید، مژده به فرستاده شدن فارقلیط (یوحنا ۱۴:۱۶ و...) را به دست می‌آورند. مدعیان بعدی نیز چنین رفتاری را با عهد عتیق، عهد جدید و قرآن مجید دارند. در این فرایند، کتب مقدس امت‌های دیگر بدون توجه به تفسیر و تأویل خودشان، تفسیر و تأویل می‌شود.

پیروان این ادیان به پایان یافتن مدت ادیان قبلی و مجعول بودن ادیان بعدی معتقدند و بر این اساس، نجات را به خود اختصاص می‌دهند. در این میان، یهودیت یک دین قومی است و تبلیغ ندارد. بیشتر یهودیان مردم جهان را به صهیونیسم دعوت می‌کنند. از سوی دیگر، در مسیحیت و اسلام تبلیغ وجود دارد. تبلیغ مسیحی را تشریح و تبلیغ اسلامی را دعوت می‌نامند.

همچنین باید توجه داشت که اطلاق نبی و رسول در یهودیت و مسیحیت به مروجان قدیم آن ادیان (مانند «دانیال نبی» و «پولس رسول») به آوردن دین تازه دلالت نمی‌کند.

۴. حقانیت

با در نظر گرفتن تنوع ادیان، در مورد حقانیت ادیان ۳ دیدگاه معروف وجود دارد:

۱. دیدگاه انبیای الهی (ع) و کتاب‌های آسمانی مبنی بر حقانیت دین خود و بطلان سایر ادیان. این دیدگاه حقانیت سلسله‌ای از ادیان پیشین را برای عصر خودشان می‌پذیرد؛ همچنین ممکن است برای کسانی که به پیروی از آن ادیان ادامه می‌دهند، امتیازاتی قائل شود، ولی حقانیت را در زمان حاضر منحصر به دین خود می‌داند.

۲. دیدگاه جمع‌کنندگی از عرفا و صوفیه مبنی بر حقانیت همه ادیان و اینکه همه آنها راه نجات هستند. جمعی از متفکران عصر ما به این دیدگاه لباسی نو پوشانده و آن را ترویج کرده‌اند. برخی هم با اعتقاد جازم به حقانیت دین خود، حقانیت ادیان دیگر را در محدوده مشترکات آنها با دین خودی پذیرفته‌اند که بهتر است این گرایش را از شاخه‌های دیدگاه نخست بدانیم.

۳. دیدگاه ملحدان، شکاکان و دئیست‌ها مبنی بر بطلان همه ادیان به موجب انکار اصل ماورای طبیعت، یا اعتقاد به عدم امکان برقراری ارتباط با آن.

۵. دستگاه‌های کلامی

باید توجه داشت که گفت‌وگوی ادیان و اصولاً هیچ نوع گفت‌وگویی به نتیجه نمی‌رسد؛ زیرا هنگام بحث، طرفین احساس می‌کنند به تمام حقیقت دست یافته‌اند و طرف مقابل در فهم حقیقت قصور یا تقصیر دارد. از آنجا که روح آدمی با مفاهیم آشنا خو می‌گیرد و آنها را مفاهیمی جهانی می‌شناسد، اهل گفت‌وگو احساس می‌کنند که تنها وظیفه آنان تطبیق مصادیق با آن مفاهیم است تا موضوع ثابت شود. ولی باید توجه داشت که بسیاری از مفاهیم دینی ابداً جهانی نیستند تا بتوانیم چیزی از دین خود را با آنها منطبق کنیم و برای اثبات معارف اسلامی به آنها ارجاع دهیم.

اگر بحث ضرورت پیدا کرد، باید بدانیم که حتی اگر منطق ما با منطق انبیا برابر باشد، احتمال پذیرش در طرف مقابل منتفی است؛ زیرا طرف بحث اگر از توده مردم باشد، بر او لازم است هنگام شکست به عالم رجوع کند و اگر عالم باشد، باز هم در طول تاریخ عالم‌تر از خود سراغ دارد و دیده است که آنان نیز مثل وی می‌اندیشیده‌اند.

بدیهی است که هر دین و مذهبی دستگاه کلامی خود را چنان ترتیب می‌دهد که حقانیت خود و بطلان سایر ادیان را اثبات کند. پیروان هر دینی نیز خود و همکیشان خویش را محقق و دیگران را مقلد می‌دانند و منابع دین خود را به آسانی تأویل می‌کنند، ولی اجازه کمترین تأویل را به طرف مقابل نمی‌دهند.

هر دینی گزاره‌های غیرمشترک ادیان دیگر را بی‌معنی و باطل می‌داند؛ مثلاً هنگامی که یک کاتولیک می‌گوید در زندگی دینی‌اش خدا را می‌خورد، سخن وی برای یک فرد غیرمسیحی معنایی ندارد، ولی این سخن برای خود آن کاتولیک معنا دارد؛ زیرا وی معتقد است که (اولاً) نان و شراب عشای ربانی حقیقتاً گوشت و خون مسیح است و (ثانیاً) مسیح حقیقتاً خداست. (در نتیجه) کسی که آن نان و شراب را می‌خورد، حقیقتاً خدا را می‌خورد. هدف وی از خوردن خدا متحدشدن با او است و این عمل از نظر یک یهودی یا مسلمان، خرافه‌ای بیش نیست. گزاره‌های مشترک در محدوده اشتراک مقبول

است؛ مانند این عقیده یهودی، مسیحی و اسلامی که انسان می‌تواند با دعا اراده خدا را تغییر دهد یا داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم (ع) به ذبح فرزندش. متألّهان ادیان خود را موظف می‌دانند این گزاره‌ها را به گونه‌ای تبیین کنند که بهتر قابل قبول باشد.^۱

هر دینی برای پیروانش یقین‌آور است و این حقیقت در آثار گرانبهای بزرگانی مانند حضرت امام خمینی (ره)، امام محمد غزالی و شهید مطهری (ره) آمده است.^۲

۶. سقوط انسان و آموزه نجات

دغدغه اصلی ادیان به سقوط انسان و نجات وی مربوط می‌شود. شناخت حق و باطل راه نجات را می‌گشاید و به همین علت، ادیان فهرست‌هایی از اعتقادات حق (و باطل) را در اختیار پیروان قرار می‌دهند تا ایشان باورهای خود را بر اساس آنها تنظیم کنند. علم کلام ادیان از اینجا پدید می‌آید.

آنچه گفته شد، در خود ادیان بود، اما «علم ادیان» به حقانیت یا بطلان هیچ یک از اعتقادات دینی کاری ندارد و می‌کوشد به گزارش دادن از آن اعتقادات بسنده کند. ادیان مختلف از سقوط انسان (the fall of man) و نیاز وی به نجات سخن گفته‌اند. خدای متعال نیز در سوره عصر انسان را در زیانکاری دانسته و در سوره تین از تحول وی به پست‌ترین پست‌ها به روشنی سخن گفته و نجات او را با ایمان و عمل صالح ممکن شمرده است.

با مطرح شدن اومانیسم در عصر جدید، سقوط انسان اهمیت پیشین خود را از دست داده و توجه ادیان گوناگون به جوانب دیگر وضع انسانی جلب شده است. یهودیت و مسیحیت بر آفرینش انسان به صورت خدا (پیدایش ۱: ۲۷)^۳ و مسلمانان بر مقام خلیفه‌اللهی و کرامت انسان تأکید می‌کنند.^۴

هر دینی با دلیل‌های عقلی و نقلی نجات را مخصوص خود می‌داند و در موارد ضرورت، برای به دست آوردن دل مردم، از این انحصارگرایی فاصله می‌گیرد. مسیحیان

۱. اعتقاد شیعیان به حصول بدای خدا برای اهل سنت غیر قابل قبول است، مگر اینکه برای آنان تبیین شود که حصول بدای برای ذات ذوالجلال مانند حصول رضا و غضب برای آن ذات اقدس است. همچنین غیبت وجود مبارک حضرت مهدی (ع) از نظر یک تن از اهل سنت هنگامی محال نخواهد بود که به پادش بیاوریم خود او نیز به غیبت حضرت خضر (ع) معتقد است و آن را محال نمی‌داند.

۲. گوشه‌ای از سخنان ایشان در مقاله اینجانب در شماره ۱۵ مجله هفت آسمان نقل شده است.

۳. «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»: حدیث ۳۸ از چهل حدیث امام خمینی (ره).

۴. بقره ۳۰ و اسراء ۷۰.

پیوسته می‌گفته‌اند: «بیرون کلیسا هیچ نجاتی نیست» و از زبان پطرس نقل شده است که در باره حضرت مسیح (ع) گفت: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست؛ زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال ۴: ۱۲).

پس ما مسلمانان نیز باید یقین داشته باشیم که رستگاری اخروی مخصوص دین مبین اسلام است: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (آل عمران ۸۵).

۷. تهذیب

همه ادیان از مردم زندگی اخلاقی می‌خواهند و دستورهای آنها به نحوی برای اصلاح بشر مقرر شده است. مردم نیز با رعایت آن دستورها در این دنیا به مقداری تهذیب دست می‌یابند. درست است که انسان‌ها بر اثر فریب شیطان، تقریباً برای هر حیوانی (از سوسک تا فیل) نوعی الوهیت قائل شده و آنها را پرستیده‌اند، ولی حیات دینی از مقداری اخلاق برخوردار بوده و اکنون نیز چنین است.

حضرت امام رضا (ع) از حضرت امام سجاد (ع) روایت کرده است که زن عزیز مصر هنگامی که حضرت یوسف (ع) را وسوسه می‌کرد، پارچه‌ای را برداشت و روی بتی که در خانه داشت، کشید. هنگامی که حضرت یوسف (ع) علت این کار را پرسید، وی پاسخ داد: برای اینکه از این بت حیا می‌کنم و می‌خواهم ما را نبیند. آن حضرت گفت: چگونه تو از بتی که درک و شعور ندارد حیا می‌کنی، ولی من از خالق و معلم انسان‌ها حیا نکنم؟^۱ اعتراف به گناه نزد کشیش^۲ در مسیحیت ارتدکس و کاتولیک نیز به منظور کاهش گناه در جامعه مقرر شده است و همه آنان حتی کشیشان و اسقفان و پاپ آیین اعتراف را مکرر به جا می‌آورند. اعتراف به گناه در اسلام، یهودیت و مسیحیت پروتستان جایز نیست. در این ادیان، گناه را باید با خود خدا در میان گذاشت و استغفار کرد.

همه ادیان دنیا را حقیر و تاریک معرفی کرده‌اند.^۳ ادیان مردم را به درجاتی از ترک دنیا دعوت می‌کنند و رهبانیت در همه ادیان یافت می‌شود. اصل اسلام رهبانیت ندارد،^۴

۱. بحارالانوار ج ۱۲، ص ۲۶۶.

۲. اعتراف مجانی است و شایعه پرداخت پول برای آن صحت ندارد.

۳. همه ادیان منابع مالی مختلفی دارند و آن منابع به مصرف‌های گوناگونی می‌رسند. جالب توجه این است که مردم اگر برای دین پول بدهند، به آن دلسته‌تر می‌شوند و اصولاً دینی که بیشتر از مردم پول بگیرد، موفق‌تر است.

۴. «رهبانیه امتی الجهاد» (حدیث نبوی).

ولی برخی مسلمانان از قدیم‌ترین روزگار به رهبانیت روی آورده‌اند و امامان معصوم و علمای دین آنان را از این امر نهی کرده‌اند.^۱

معروف است که مسیحیت شریعت ندارد. بدیهی است که مسیحیت و هیچ دین دیگر گناه‌های اخلاقی قتل نفس، دزدی، زنا، دروغ، غیبت، تهمت و مانند اینها را مجاز نمی‌داند و نسبت به آنها بسیار حساس هستند. آری، احکام تعبدی، مانند حرمت گوشت خوک در مسیحیت و برخی از ادیان دیگر جایی ندارند.

فداشدن مسیح برای گناهان بشر نیز مجوز گناه کردن نیست، همان طور که عفو و رحمت خدا و شفاعت اولیای خدا در اسلام راه گناه را نمی‌گشاید.

همین پرهیز از گناهان اخلاقی جمعی از مسیحیان را به گونه‌ای اعجاب‌آور مهذب کرده است. شهید والامقام مطهری (ره) در یک سخنرانی مربوط به اواخر عمر پربرکت وی که بعداً تحت عنوان حق و باطل تنظیم و منتشر شده، با تأکید فراوان و از صمیم قلب، مسیحیان و کشیشان مسیحی را متقی و مستحق بهشت دانسته و گفته است:

شما اگر به همین مسیحیت تحریف‌شده نگاه کنید و بروید در دهات و شهرها، آیا هر کشیشی را که می‌بینید، آدم فاسد و کثیفی است؟ والله میان همین‌ها صدی هفتاد هشتادشان مردمی هستند با یک احساس ایمانی و تقوا و خلوص که به نام مسیح و مریم چقدر راستی و تقوا و پاکی به مردم داده‌اند، تقصیری هم ندارند؛ آنها به بهشت می‌روند، کشیش آنها هم به بهشت می‌رود. پس حساب روحانیت حاکم فاسد مسیحی و پاپ‌ها را باید از اکثریت مبلغین و پیروان مسیح جدا کرد.^۲

۸. تغییر آیین و تبلیغ

بیشتر ادیان نوکیش می‌پذیرند، ولی ادیانی هم وجود دارند که اگر کسی طالب ورود به آنها باشد، اهل آن دین وی را به رسمیت نمی‌شناسند، مانند دروز لبنان و صابیان ایران و عراق. از نظر این ادیان، کسانی که شایستگی ورود به آن دین را داشته‌اند، از طریق تولد در خانواده‌ای که آن دین را داشته است، به آن دست می‌یابند.

ادیانی که نوکیش می‌پذیرند، معمولاً تبلیغ دارند. ادیانی هم هستند که تبلیغ ندارند، ولی اگر کسی وارد آن دین شود، وی را می‌پذیرند، مانند یهودیت.

مسیحیت از آغاز تا کنون دینی شدیداً تبلیغی بوده است. مبلغان این آیین به سراسر

جهان رفته و کامیابی‌هایی به دست آورده‌اند. آنان در آموختن زبان‌های اقوام مختلف و ترجمه کتاب مقدس و تهیه جزوات تبلیغی رنگارنگ بسیار کوشا هستند. دولت‌های استعماری نیز پیوسته از این فعالیت‌های تبلیغی حمایت کرده‌اند. بیشتر مبلغان مسیحی پروتستان هستند. آنان از طریق تأسیس بیمارستان و سوادآموزی و برگزاری مراکز تفریحی مردم را به مسیحیت دعوت می‌کنند. برنامه‌های رادیو - تلویزیونی جذاب نیز به خدمت گرفته می‌شود.

۹. دین قدرت خدا، دین محبت خدا، دین رحمت خدا

مسیحیان می‌پذیرند که تا هنگام ظهور حضرت عیسی (ع) در ۲۰۰۰ سال پیش، یهودیت زیر نظر خدا بود، ولی می‌گویند که پس از آن، فیض الهی به مسیحیت تعلق گرفته است. گاهی هم گفته می‌شود که یهودیت دین قدرت خدا، مسیحیت دین محبت خدا و اسلام دین رحمت خدا است.

یهودیت دین قدرت خداست، زیرا خداوند در مناسبت‌های مختلف به نفع این قوم عمل کرده است، مثلاً هنگامی که آنان در مصر زیر فشار فرعون و فرعونیان بودند، آنان را از دریای سرخ عبور داد و فرعونیان را غرق کرد. پس از آن هم در صحرای سینا نعمت‌های خود را برای ایشان فرستاد.

مسیحیت دین محبت خداست، زیرا خداوند از روی محبت، به عقیده مسیحیان، بر بشر جلوه‌گر شد. باید توجه داشت که مسیحیان معمولاً به جای «محبت بشر به خدا» از «محبت خدا به بشر» سخن می‌گویند و در شعر و ادب عرفانی مسیحیت، خدا عاشق است و انسان معشوق.

اسلام دین رحمت خداست، زیرا خداوند رسول اکرم (ص) را فرستاد تا به مردم جهان رحمت کرده باشد (انبیاء ۱۰۷).

۱۰. خداشناسی

اصطلاح توحید در علم کلام اسلامی نخست به مطلق خداشناسی و در مرحله بعد به خداشناسی توحیدی دلالت می‌کند.

بیشتر ادیان (و شاید همه ادیان کنونی) به وجود خدا معتقدند و بیشتر ادیانی که به خدا معتقدند، نام‌هایی برای او دارند. گاهی هم اسم خاص خدا در دینی یا نزد گروهی از

متدینان به فراموشی سپرده می‌شود. اسم خاص خدا در هندوئیسم «برهما»، در یهودیت «یهوه»، در آیین زردشت «آهورمزدا» و در اسلام «الله» است. مسیحیت اسم خاصی برای خدا ندارد و کتاب عهد جدید اسم عام «خدا» (در متن یونانی: هویوس) را برای وی به کار برده است.

هرگاه زبان دینی با زبان بومی تفاوت کند، ممکن است در چنین مواردی،^۱ برای زبان بومی مشکل پیش آید. اکنون در زبان فارسی، اسم عام «خدا» که در واقع معادل «الله» است، برای «الله» نیز به کار می‌رود (زیرا نخستین مسلمانان فارسی زبان روا ندانسته‌اند اسم خاص «آهورمزدا» را معادل «الله» قرار دهند) و به همین دلیل، ترجمهٔ «لا اله الا الله» مشکل شده است. خوشبختانه در زبان ترکی برای «الله» واژهٔ «تانری» (تنگری) و برای «الله» خود همین واژهٔ «الله» به کار می‌رود. شماری از زبان‌های دیگر نیز مانند زبان‌های اروپایی (و البته خود مسیحیت) اسم خاصی برای خدا ندارند؛ مثلاً در انگلیسی واژهٔ god هم اسم عام و هم اسم خاص خداست؛ با این تفاوت که هرگاه اسم خاص باشد، آن را God می‌نویسند و این تمهید چندان هم کارساز نیست.

احترام به نام خدا در ادیان تابوهای را پدید آورده است: همان طور که قبلاً گفته شد، یهودیان به مقتضای فرمان سوم از ده فرمان که می‌گوید «نام خدا را به باطل مبر»، بر زبان آوردن کلمهٔ «یهوه» را حتی هنگام قرائت تورات حرام می‌دانند و به جای آن از واژهٔ «ادونای» یعنی «آقای من» استفاده می‌کنند. این تابو به نوشتن هر نامی که به خدا دلالت کند، حتی به زبان‌ها و خطوط دیگر، گسترش یافته است: جمعی از یهودیان «خدا» را «حدا»، «الله» را «ا-له» و «God» را «G-d» می‌نویسند. برخی از مسلمانان ایرانی به جای «الله»، سه نقطه می‌گذارند و به جای «بسم الله»، «بسم ا...» و «بسمه تعالی» یا «باسمه تعالی» می‌نویسند. مسیحیان و سایر امت‌ها نیز چنین چیزهایی را داشته‌اند و فرهنگ ۲۰ جلدی آکسفورد (در مدخل god: ۱۳) حدود ۲۰ تلفظ درهم‌ریخته (عمدتاً مربوط به قرون ۱۷ و ۱۸) برای واژهٔ انگلیسی god آورده است.

۱-۱۰. یگانه و چندگانه

اعتقاد مردم جهان به خدا دو گونه است: توحید و شرک. البته هر یک از این دو دیدگاه را می‌توان به گونه‌ای مطرح کرد که با دیدگاه مقابل همخوانی پیدا کند:

۱. و همین طور است واژهٔ انگلیسی prayer که معادل هر یک از «صلاة» و «دعا» است.

از یک سو، توحید در مسیحیت با تثلیث همراه است و مسیحیان علاوه بر اعتقاد به یگانگی خدا، به سه گانگی وی نیز معتقدند و می‌خواهند عقیده خود را به گونه‌ای آرایش دهند که به هیچ یک از این دو جنبه توحید و تثلیث خللی وارد نیاید و چون چنین چیزی ممکن نیست، در نهایت می‌گویند که تثلیث یک راز است.

از سوی دیگر، معتقدان به خدایان متعدد معمولاً رابطه این خدایان را به گونه‌ای تبیین می‌کنند که مقام و منزلت یکی از آن خدایان (مثلاً الله در دوران جاهلیت) به گونه‌ای متعالی می‌شود که سایر خدایان فرشتگان و وسائط فیض او به شمار می‌روند. این اعتقاد که بت (بر خلاف فرشته) نمی‌تواند دستیار خدا و شفیع انسان شود، خاص ادیان ابراهیمی است که در باره بت می‌گویند: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (یوسف ۴۰). انسان بدون اتکا به وحی نمی‌تواند مرزهای توحید و شرک را تعیین کند «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره ۲۵۵).

موحدان به خدایی بسیار والا و فوق تصور بشر عقیده دارند. آنان معتقدند علم و قدرت خدا بی‌نهایت است و هرگاه در متون دینی چیزی بر خلاف آن یافت شود، برای تأویل آن تلاش می‌کنند.

برخی از مشرکان می‌گویند خدا از بس بزرگ و پاک و منزّه است، با جهان مادی ارتباطی ندارد؛ از این رو، باید برای حاجت خواستن به شرکای او مراجعه کنیم. آنان این موجودات را کارگزاران امور جهان می‌دانستند و رجوع به آنها را مانند رجوع به اسباب و وسائل برای تأمین نیازهای روزمره ضروری می‌شمردند. پیامبران عظیم‌الشأن به مردم می‌گفتند این شریکان از جانب خدای متعال تعیین نشده‌اند و به همین دلیل، هیچ قدرتی ندارند و نباید آنها را پرستید و به آنها متوسل شد.

۲-۱۰. خدای فلسفی

ادیان ابراهیمی در آغاز به فلسفه روی خوش نشان نمی‌دادند و پولس رسول به پیروان خود چنین هشدار داده است:

باخبر باشید که کسی شما را نباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی، نه بر حسب مسیح. (رساله به کولسیان ۸:۲)

وتر تولیان (Tertulian) از نخستین پدران کلیسا گفت: «آتن به اورشلیم چه ربطی دارد؟»^۱

ولی چندی نگذشت که پیروان ادیان ابراهیمی یکی پس از دیگری به سراغ فلسفه رفتند و فلسفه به سراغ آنان آمد. فلسفه نخست علم کلام را پدید آورد و این حادثه تشویش خاطر عموم مسلمانان را در پی داشت.^۱ سپس خودش دست به کار شد و با ظهور فلسفه یهودی، مسیحی و اسلامی، آشوبی بر پا شد. از آن پس، بسیاری از پیروان ادیان ابراهیمی در مباحث خداشناسی به فلسفه روی آورده‌اند. (رک: مقالهٔ اینجانب در شمارهٔ ۱۷ مجلهٔ هفت آسمان).

۳- ۱۰. عرفان و تصوف

عرفان در ادیان، واکنشی به شریعت و تعقل (فقه و فلسفه) است. عرفان از ذوق بر می‌خیزد، قابل نفی یا اثبات نیست و با هنر رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. عرفان همچون آتش لطیف است و هر چیز را به کام خود می‌کشد و به جلو می‌رود. ادیان هندوستان و خاور دور سراسر عرفانی‌اند و در عصر ما با اندکی تبلیغ، بسیاری از مردم آمریکا و اروپا را به سوی خود جذب کرده‌اند.

مرحوم علامهٔ طباطبائی (ره) در بخش دوم کتاب شیعه در اسلام می‌نویسد:

عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کند، نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب. و از اینجا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر مذهبی شمرد، بلکه عرفان راهی است از راه‌های پرستش (پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان در برابر ظواهر دینی و راه تفکر عقلی.

هریک از مذاهب خداپرستی حتی وثنیت پیروانی دارد که از این راه سلوک می‌کنند. وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام عارف دارند و غیر عارف.

آری، عرفان در هر سرزمینی می‌روید و خود را با دین رایج هر زمان و مکان هماهنگ می‌کند. اندلس هشت قرن اسلامی بود و عارفانی مانند ابن عربی (متوفای ۶۳۸ هجری، برابر با ۱۲۴۰ میلادی) از آن برخاستند. آن سرزمین در سال ۱۴۹۲ کاملاً مسیحی شد و عارفانی مانند بنیانگذار رهبانیت ژزوئیت ایگناتیوس دولویولا (متوفای ۱۵۵۶) را تحویل داد. عرفان اسلامی از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) رسیده است و همهٔ سلسله‌های عرفانی به آن حضرت منتهی می‌شوند.

۱. هنوز هم سلفیان از پدید آمدن علم کلام در میان مسلمانان آزرده‌خاطر هستند.

واژه‌های عرفان و تصوف در منابع اصلی اسلام و نیز در کشورهای اسلامی به یک معنا به کار می‌روند و افرادی مانند شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی و مولانا جلال‌الدین مولوی رومی و حضرت امام خمینی (ره) به آسانی «عارف» و «صوفی» خوانده می‌شوند. در ایران معمولاً کلمه صوفی به گروه‌های مدعی عرفان که معمولاً سیل خود را باقی می‌گذارند و تشکیلاتی حزب‌گونه دارند، اطلاق می‌شود و این تعبیر نکوهش‌آمیز است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، عرفان یهودی قبلاً نامیده می‌شود. البته مسیحیت نیز در آغاز گونه‌ای عرفان یهودی بوده و پیروانش آن را «طریقت» می‌نامیده‌اند (اعمال رسولان ۲:۹ و ۴:۲۲) و به تدریج به دینی مستقل تبدیل شده است. تازه همین مسیحیت که ادعا کردیم عرفان یهودیت است، خودش عرفانی عمیق و عرفای بزرگی دارد (همان‌طور که آن دین با اعتقاد به ظهور موعود پدید آمده، ولی باز هم منتظر است). ادیان هندوستان و خاور دور نیز که گفتیم سراسر عرفانی هستند، خودشان عرفان و عارف دارند.^۱ عرفان مسیحی با رهبانیت و عرفان ادیان هندوستان و خاور دور با ریاضت‌کشی و تأمل همراه است. برخی از ادیان بر عرفان نظری و برخی دیگر بر عرفان عملی تأکید می‌کنند، ولی می‌توان گفت که هر دو عرفان در همه ادیان معروف حضور دارند. از نظر یک مسلمان، عرفان حضرت مسیح (ع) که در موعظه روی کوه (متی ۵-۷) دیده می‌شود و لزوم عمل به تورات در آن قید شده است (متی ۵:۱۷)، عرفانی صحیح است و عرفان پولس که در رساله‌های او منعکس شده و به ترک شریعت تورات توصیه می‌کند (رساله به رومیان ۴:۱۳-۱۵)، عرفانی انحرافی است.^۲ هر دو عرفان در مسیحیت ادغام شده‌اند و تفکیک آنها برای یک مسیحی بی‌معنی و محال است.

۴-۱۰. وحی

وحی به معنای ارتباط الهی با انسان‌ها در هر دینی که اصل و منشأ خود را به خدا نسبت می‌دهد، یافت می‌شود. اصطلاح اسلامی «وحی» با معادل آن در مسیحیت یعنی revelation آن‌دکی تفاوت دارد:

۱. «این است معنای سخن مرحوم علامه طباطبایی (ره) که در متن نقل شد: «و تثبت و کلیت و مسیحیت و محسوبت و اسلام عارف دارند و غیر عارف.» و به سخن این مرد بزرگ بیفزاییم که اگر از عارف وئی سؤال شود: ربط و تثبت با عرفان چیست؟ پاسخ می‌دهد: توده مردم به وسیله این مت‌ها تهذیب می‌شوند، هر چند عارف حتی به آفریدگار جهان هم معتقد نیست!»
 ۲. عرفان انحرافی در ایران معمولاً «تصوف» و دارنده آن «صوفی» نامیده می‌شوند. برخی از صوفیان منحرف با ادعای اینکه به مقام «بنین» رسیده‌اند و «مست» می‌عشق خداوند، با استناد به «وَ اعْمُدْ رَتِّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر ۹۹) و «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» (نسا، ۴۵)، عبادات را ترک می‌کرده‌اند.

«وحی» (در زبان عربی به معنای «اشاره») در اصطلاح اسلامی بر هدایت الهی دلالت می‌کند و قرآن مجید بارها این اصطلاح را در مورد هدایت تکوینی موجودات و هدایت تشریحی انسان‌ها و سایر هدایت‌های الهی به کار برده است؛ مانند وحی به آسمان (فصلت ۱۲)، به زنبور عسل (نحل ۶۸)، به فرشتگان (انفال ۱۲)، به پیامبران (نساء ۱۶۳) و به مادر حضرت موسی (ع) در مورد حفاظت نوزادش (قصص ۷).

revelation (از ریشه لاتینی revelare به معنای «ظهور» و «پرده برداشتن») در اصطلاح مسیحیت به ظهور خدا برای انسان‌ها به منظور نجات آنان دلالت می‌کند. علاوه بر جهان آفرینش که مظهر آفریدگار است، نجات بنی اسرائیل با شکافته شدن دریا، احکام تورات و زندگی حضرت عیسی مسیح (ع) از مصادیق وحی مسیحی است. به عقیده یهودیان، وحی نبوی حدود چهار قرن قبل از میلاد منقطع شده است. بیشتر ادیان جهان وحی دارند و اینکه آیا وحی در ادیان ابتدایی نیز یافت می‌شود، به تعریف ما از وحی بستگی دارد.

۵-۱۰. کتاب‌های آسمانی

صورت مادی وحی که برای دوره‌های بعدی به جای مانده، کتاب‌های مقدس ادیان است که وحی‌های گذشته را برای آیندگان نقل می‌کنند و پیروان ادیان به مقتضای دین خود، آنها را کتاب‌های آسمانی و مقدس می‌نامند مانند «وداها»، «تری پیتاکا»، «اوستا»، «عهد عتیق»، «عهد جدید» و «قرآن مجید». ادبیات کتاب‌های مقدس گوناگون است و تقدس آنها به تلقی پیروان همان دین مربوط می‌شود. کتاب مقدس یک دین می‌تواند در دین دیگر کتابی خرافی باشد و بالعکس.

برخی از کتاب‌های مقدس قرن‌های فراوانی در سینه‌ها حفظ و به طور شفاهی منتقل شده و پس از گذشت زمانی طولانی به کتابت درآمده‌اند. برخی هم از همان ابتدا کتابت شده‌اند.

۶-۱۰. قرآن و کتاب‌های آسمانی دیگر

بسیاری از کتاب‌های ادیان در ابتدا بدون توجه به آسمانی بودن تألیف شده‌اند و مردم با گذشت زمان آسمانی بودن آنها را پذیرفته‌اند، در حالی که قرآن مجید به آسمانی و الهی

و وحی منزل بودن خود کاملاً توجه دارد و پیوسته به آن اشاره می‌کند. همچنین قرآن مجید زیربنای اسلام است در حالی که به تصور مسیحیان، اناجیل و سایر کتاب‌های عهد جدید چند دهه پس از تأسیس مسیحیت پدید آمده و مسیحیت بدون آنها هم وجود داشته است.

مقایسه قرآن کریم با کتاب‌های آسمانی موجود به خوبی نشان می‌دهد که آن کتاب الهی بسیار بیشتر از تورات و انجیل نکات آموزنده توحیدی و اخلاقی در بر دارد و مقایسه داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم با همان داستان در سفر پیدایش ۳۷-۴۶ این ادعا را به خوبی اثبات می‌کند؛ و همین طور است داستان‌های حضرت ابراهیم (ع) و حضرت موسی (ع) چه رسد به داستان‌های شرم‌آوری مانند داستان حضرت داوود (ع) و زن اوریا (کتاب دوم سموئیل ۱۱).

۷- ۱۰. قدیم بودن کلام خدا

اعتقاد به قدیم بودن کلام خدا در یهودیت و مسیحیت به اعتقاد به مخلوق نبودن مسیح نزد مسیحیان همان طور که در اعتقادنامه نیقیه آمده است، انجامید و در اسلام به اعتقاد به مخلوق نبودن قرآن مجید نزد اهل سنت رواج یافت و گفتند: «قرآن به صورتی که کتابت، حفظ و تلاوت می‌شود، کلام خدا و غیر مخلوق است. ولی کتابت، حفظ و تلاوت ما مخلوق است.»

یهودیان معتقدند که تورات پیش از آفرینش وجود داشت و با آتش سفید و آتش سیاه نوشته شده بود، سپس خدا آن را املا کرد و حضرت موسی (ع) آن را با اشک نوشت، یعنی نوشتن آن با احساسات همراه بوده است.

۸- ۱۰. مؤلف کتاب‌های مقدس

بحث در باره مؤلف آن مقدار از کتاب‌های آسمانی که صورت پیام ندارد، مهم است. تمام قرآن کریم و برخی از بخش‌های تورات کنونی به صورت پیام مستقیم از خداست، ولی مقدمه انجیل لوقا نشان می‌دهد که مؤلف آن انجیل برای کسب اطلاع در باره زندگی و سخنان حضرت عیسی مسیح (ع) به افراد مختلف مراجعه کرده و موادی را برای تألیف انجیل خود گرد آورده است. همچنین وی اشاره می‌کند که «بسیاری» از مردم کاری مانند

کار وی انجام داده‌اند و در حقیقت مدتی طول کشید تا مسیحیان توانستند کتاب‌های «عهد جدید» خود را از میان انبوه نوشته‌های همانند برگزینند.

انسان با یک مراجعه به قرآن مجید، به آسانی درمی‌یابد که در این کتاب الهی صرفاً پیام‌های خدای متعال گرد آمده است و عنصری دیگر در آن مشاهده نمی‌شود. البته گاهی ادعا می‌شود که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) مصحفی مشتمل بر متن قرآن و مقولاتی مانند تفسیر و شأن نزول داشته که مورد قبول واقع نشده است.

پیام‌های الهی قرآن با دقت تمام نقل و ثبت شده است، به طوری که در پیامی مانند «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، لفظ «قُلْ» همراه پیام باقی مانده و به مخاطبان و نسل‌های بعدی منتقل شده است. مسلمانان نیز آن را با لفظ «قُلْ» تکرار می‌کنند.

تورات کنونی کتابی است که به گزارش تاریخ و پیشینه بنی اسرائیل، شرح حال حضرت موسی (ع) و ثبت پیام‌هایی که خدای متعال به وی داده است، می‌پردازد.

اناجیل چهارگانه عهد جدید شرح حال حضرت عیسی (ع) و سخنان او را در بر دارند، ولی هیچ پیامی که وی از خدا دریافت کرده باشد، در آنها ثبت نشده است. البته مسیحیت خود حضرت عیسی (ع) را خدا می‌داند و برای او رسولانی معتقد است که برخی از آنان اناجیل را تألیف کرده‌اند.

شماری از رساله‌های مناجات، حکمت، شعر، نبوت و مکاشفه نیز در عهد عتیق و عهد جدید یافت می‌شود که زبور یا مناجات‌های حضرت داوود (ع) از آن جمله است. تعداد ۲۱ نامه از رسولان در عهد جدید وجود دارد که نوع ادبی تازه‌ای است و نظیر آنها در عهد عتیق دیده نمی‌شود.

۹- ۱۰. اعتبار کتاب‌های آسمانی

اعتبار کتاب‌های آسمانی ادیان ابراهیمی از دید درون‌دینی برابر نیست. یهودیان آسمانی بودن انجیل و قرآن مجید را منکرند و مسیحیان آسمانی بودن قرآن را. از سوی دیگر، مسلمانان نیز نمی‌توانند تورات و انجیل موجود را همان تورات و انجیلی بدانند که مورد تصدیق قرآن کریم قرار گرفته است. قرآن کریم از تورات و انجیلی سخن می‌گوید که مانند خود قرآن بر حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) نازل شده است (آل عمران ۳-۴ و آیات دیگر)، در حالی که اهل کتاب بر اساس یک جزم عقیدتی، تورات

را تألیف حضرت موسی (ع) می دانند و مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی (ع) اصولاً کتابی نداشته و اناجیل زندگینامه و احادیث او است و نه مجموعه وحی های دریافتی وی. خود اناجیل نیز ادعا نمی کنند که در حال ثبت کردن وحی های خدای متعال به حضرت عیسی (ع) هستند و شیوه نگارش آنها نیز چنین چیزی را نشان نمی دهد. البته یهودیان و مسیحیان تورات و اناجیل و کتاب های دیگر را به سبب محتوای آنها وحیانی، مقدس و آسمانی می دانند.

از آنجا که پیروان ادیان ابراهیمی تعریف مشترکی برای کتاب وحیانی، مقدس و آسمانی ندارند، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به مقتضای دین خود، به کتاب های مقدس خویش عقیده دارند.

از دید برون دینی، تورات و انجیل کنونی تاریخ روشنی ندارند. همچنین به گفته قرآن کریم، در تورات و انجیل از پیامبر عالی قدر اسلام (ص) یاد شده است (اعراف ۱۵۷)، ولی اهل کتاب عصر ما با اشاره به نسخه هایی از تورات و انجیل کنونی که مربوط به قبل از اسلام است و در موزه ها و کتابخانه های مهم دنیا نگهداری می شود، منکر وجود کمترین اشاره ای به حضرت رسول اکرم (ص) در کتاب های خود هستند و تأویل های مسلمانان را در این باب نمی پذیرند و همان طور که توقع می رود، اهل کتاب سخن مرتدانی را نیز که به موجب آن بشارت، دین خود را ترک کرده و به دین اسلام مشرف شده اند، حجت نمی دانند. از مجموع این تفاوت ها نتیجه می گیریم که قرآن مجید از تورات و انجیلی دیگر سخن می گوید. آن کتاب ها مانند صحف ابراهیم (ع)^۱ و شخص حضرت جبرئیل (ع) و حضرت مهدی (ع) غیر قابل ارائه هستند. البته ادعای وجود تورات و انجیلی دیگر، مانند بسیاری از معارف عالیة قرآن مجید، تنها برای مسلمانان قابل قبول است.

۱۱. پیامبر شناسی

مسلمانان بر مبنای برخی احادیث به ۱۲۴۰۰۰ پیامبر عقیده دارند که نام حتی ۱۲۴ تن از آنان در دست نیست. تعداد ۳۱۳ نفر از ایشان کتاب داشته و ۵ تن از ایشان که «پیامبران اولوالعزم» نامیده می شوند، صاحب شریعت بوده^۲ و دعوت جهانی داشته اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص).^۳ هیچ یک از این اعتقادات نزد اهل کتاب نیست.

ولی به طوری که از قرآن مجید فهمیده می‌شود، از میان پنج پیامبر صاحب شریعت، تنها حضرت رسول خاتم(ص) دعوت جهانی داشته^۱ و دعوت سایر انبیا متوجه قوم خودشان بوده است.^۲ فقط مسیحیان معتقدند حضرت عیسی(ع) با اینکه می‌گفته است: «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شده بنی اسرائیل» (متی ۱۵: ۲۴)، پس از رستاخیز از قبر و پیش از صعود به آسمان، به حواریون خویش دستور داده است همه امت‌ها را شاگرد خود سازند و آنان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهند (متی ۱۹: ۲۸).

۱- ۱۱. انبیای مشترک

نام ۲۶ پیامبر در قرآن کریم آمده است که بیست تن از ایشان در کتاب مقدس نیز وجود دارند: آدم، نوح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، موسی، هارون، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، عَزْرَبَر (عَزْرَا)،^۳ ایوب، یونس، زکریا، یحیی و عیسی.^۴ شش تن از آن انبیا در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند: ادریس،^۵ شعیب،^۶ ذوالکِفَل، هود، صالح و محمد(ص).

برخلاف اسلام، نبوت در یهودیت و مسیحیت چارچوب معینی ندارد و طیفی از انسان‌ها (از برگزیدگانی مانند حضرت ابراهیم(ع) تا افراد بسیار معمولی) نبوت می‌کنند.^۷

۱. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ خَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلَتِنِ الْأَمَّتِ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف ۱۵۸). این آیه مکی است و حضرت رسول اکرم(ص) پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه منوره، نامه‌هایی برای پادشاهان ایران، روم، مصر، حبشه و سرزمین‌های فراوان دیگر نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد تا راه برای مسلمان شدن مردم آن سرزمین‌ها باز شود. چنین چیزی برای پیامبران پیشین از طریق عادی ممکن نبود.
۲. ده‌ها آیه قرآن کریم رسالت این انبیا را به قوم خودشان منحصر کرده است. مثلاً در باره حضرت نوح(ع): «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (نوح ۲۵). همچنین طوفان قوم ری را عرق کرده است (عنکبوت ۱۴) و آیه «ارض» در برخی از آیات مربوط به طوفان از جمله در تفرین حضرت نوح(ع) (نوح ۲۶) در عرف قرآن مجید به معنای همه زمین نیست و در سوره بونس ۷۸ به معنای کشور مصر آمده است.
۳. حضرت ابراهیم(ع) نیز قوم داشته است: انعام ۸۳، حج ۴۳، عنکبوت ۱۶ و زخرف ۲۶. این مسئله برای حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) نیز در آیات فراوانی آمده است؛ مانند صف ۶۵ و آل عمران ۴۹.
۴. نبوت عزیر از قرآن کریم اثبات نمی‌شود.
۵. زکریا، یحیی و عیسی(ع) در عهد جدید ذکر شده‌اند و زکریاهای عهد عتیق به این زکریای قرآنی ربطی ندارند.
۶. مگر به نام «حَبُوح» در سفر پیدایش ۲۴: ۵.
۷. مگر به نام «رَعُوئِيل» در سفر خروج ۱۸: ۲ با به نام «پترو» در سفر خروج ۱۳: ۱۳؛ اگر بپذیریم که حضرت شعیب(ع) پدر زن حضرت موسی(ع) بوده است.
۸. شخصی به نام فیلیپس مبشر چهار دختر باکره داشت «که نبوت می‌کردند» (اعمال رسولان ۹: ۲۱).

۲- ۱۱. عصمت انبیا

یهودیان و مسیحیان انبیا را معصوم نمی‌دانند و گناهان بزرگی را به آنان نسبت می‌دهند؛ مانند نسبت گوساله‌سازی به حضرت هارون(ع) (خروج ۳۲) و نسبت زنا به حضرت داوود(ع) (کتاب دوم سموئیل ۱۱) و نسبت ساختن بتخانه به حضرت سلیمان(ع) (کتاب اول پادشاهان ۱:۱۱-۱۳). نبوت حضرت هارون(ع) مکرر، در تورات و نبوت حضرت داوود(ع) فقط یک بار در اعمال رسولان ۲: ۳۰ آمده است. اما نبوت حضرت سلیمان(ع) در عنوان «کتاب امثال سلیمان نبی» چاپ شده است.

مسیحیان تنها حضرت عیسی(ع) را معصوم می‌دانند؛ زیرا معتقدند که وی علاوه بر نبوت، الوهیت نیز داشته است و خداگناه نمی‌کند و در میان مسلمانان، شیعیان همه پیامبران را پیش از بعثت و پس از آن، از کفر و همه گناهان صغیره و کبیره معصوم می‌دانند. علمای اهل سنت در این باره اقوال و تفصیلاتی دارند.

۳- ۱۱. وجود تاریخی انبیا

در باره وجود تاریخی انبیا باید توجه داشت که علم تاریخ امروزی سکولار است و حاضر نیست برای اثبات وجود آنان تسلیم کتاب‌های آسمانی شود. کتاب آسمانی در علم تاریخ امروزی می‌تواند حوادث زمان تدوین خودش را منعکس کند؛ این مورخان در باره زنده به گور شدن نوزادان دختر در جاهلیت به گزارش قرآن مجید استناد می‌کنند، ولی در باره کشته شدن نوزادان پسر بنی اسرائیل در زمان فرعون به گزارش قرآن استناد نمی‌کنند. گزارش تورات نیز در این باب کارساز نیست؛ زیرا به عقیده این مورخان، تورات قرن‌ها پس از حضرت موسی(ع) تألیف شده است.

علم تاریخ امروزی به علت سکوت منابع مستقل در باره بنیانگذاران ادیان قدیم و انحصار اطلاعات ما در باره آنان به منابع خود آن ادیان، در اصل وجود تاریخی کسانی مانند نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، زردشت، مهاورا، بودا و لائوتسه شک می‌کند و گاهی اگر اصل وجود همه یا برخی از ایشان را بپذیرد، معجزات آنان را رد می‌کند. (بدیهی است که پیروان ادیان ابراهیمی خود را به قبول وجود تاریخی رهبران ادیان غیر ابراهیمی موظف نمی‌دانند و بالعکس).

تاریخ به پادشاهان و وابستگان آنان اختصاص داشته است و انبیا که از توده مردم

بوده‌اند، در آن حضور ندارند. هم اکنون اطلاعات خوبی در بارهٔ ۲۶ سلسله فرعون‌های مصر در اختیار مورخان است، ولی در بارهٔ حضرت ابراهیم(ع)، یوسف و موسی(ع) که طبق منابع مقدس ادیان ابراهیمی در مصر حضور سیاسی داشته‌اند، چیزی در تاریخ مستقل یافت نمی‌شود و در حالی که اجساد مومیایی شدهٔ برخی از فرعون‌ها و ملکه‌های آنان و حتی برخی گربه‌ها، میمون‌ها و تمساح‌های زمان ایشان در موزه‌های مصر و جهان نگهداری می‌شود، تورات در بارهٔ حضرت موسی(ع) می‌گوید: «احدی قبر او را تا امروز ندانسته‌است» (تثنیه ۳۴:۶). در اورشلیم (قدس) نیز قبری خالی وجود دارد که مسیحیان آن را قبر حضرت عیسی(ع) می‌دانند و روی آن کلیسای باشکوهی ساخته‌اند. از سوی دیگر، هیچ‌کس از دانشمندان جهان در بارهٔ وجود تاریخی حضرت رسول اکرم(ص) و صحت مرقد مطهر آن عزیز در مسجدالنبی^۱ و اینکه خود آن حضرت قرآن را در اختیار پیروانش قرار داده است، کمترین شکی ندارد. البته غیرمسلمانان نبوت آن حضرت را انکار می‌کنند و قرآن کریم را ساخته و پرداختهٔ شخص وی می‌دانند.

علت چنین یقینی در بارهٔ وجود تاریخی حضرت رسول خاتم(ص) این است که وی بر خلاف افراد بالا، حکومتی الهی و مقتدر در مدینهٔ منوره تأسیس کرد که پس از اندک زمانی در سطح جهان گسترش یافت. تشکیل حکومتی با آن عظمت، پای آن حضرت را به تاریخ باز کرد، به طوری که در یک تحقیق علمی مربوط به سال ۱۹۷۸ در آمریکا برای تعیین صد تن از افرادی که بیشترین تأثیر را در تاریخ داشته‌اند، آن نور پاک در صدر فهرست قرار گرفت.^۲

مورخان در بارهٔ وجود تاریخی کورش و اسکندر نیز که قبل از میلاد حکومت گسترده‌ای داشته‌اند، شک نمی‌کنند.

خاورشناسان با پیروی از روش مذکور که احياناً نقد تاریخی نامیده می‌شود، خشم پیروان ادیان مختلف را برانگیخته‌اند.

۴- ۱۱. سه دورهٔ حیات نبی

برای زندگی پیامبران می‌توان سه دوره در نظر گرفت:

۱. جمعی از علمای اسلام گفته‌اند که در سنت اسلامی تعیین قبر هیچ پیامبری جز پیامبر ما صحیح نیست.

۲. روزنامهٔ اطلاعات، ۵ شهریور ۱۳۵۷.

۱. از ولادت تا بعثت (مانند همه مردم)؛

۲. از بعثت تا تشکیل حکومت؛

۳. از تشکیل حکومت تا رحلت.

تاجایی که می دانیم، حضرت موسی (ع) و حضرت رسول (ص) هر سه دوره را داشته اند، ولی حضرت عیسی (ع) دوره سوم را نداشته و به تشکیل حکومت موفق نشده است. پیامبران در دوره دوم با شرک و ستمگری مبارزه لفظی می کرده اند و در دوره سوم مبارزه عملی.

همچنین آنان در دوره دوم صرفاً دستورهای اخلاقی و اعتقادی عرضه کرده اند و احکام اجرایی نداشته اند (مثلاً احکام جهاد، قصاص و دیات در سوره های مکی وجود ندارند، ولی در سوره های مدنی مانند بقره، آل عمران، نساء و مائده یافت می شوند). از آنجا که حضرت عیسی مسیح (ع) این دوره سوم را نداشته و موفق به تشکیل حکومت نشده است، مسیحیت شریعت مستقل ندارد و آن حضرت تابع و مروج شریعت تورات بوده است.^۱ به طوری که مشهود است، مسیحیت پس از حضرت مسیح (ع) بر اثر کوشش های پولس، سرانجام شریعت دست و پاگیر تورات را کنار گذاشته و شریعتی اخلاقی برای خود برگزیده است. با گذشت زمان، مسیحیان حکومت مسیحی تشکیل دادند و برای جبران نقیصه احکام اجرایی دست به کار شدند.

۵-۱۱. پیامبری و جنگ

حضرت عیسی مسیح (ع) گفت:

گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم؛ نیامده ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را. زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم و دشمنان شخص اهل خانه او خواهند بود (متی ۱۰: ۳۴-۳۶).

اما مسیحیان پس از اینکه سال های درازی در جنگ های صلیبی^۲ و غیر آن نشان دادند که طبق توصیه بالا، مسیح و مسیحیت را پیام آوران صلح و سلامت نمی دانند، در زمان های نزدیک به ما با نادیده گرفتن آن توصیه، گمان کردند که حضرت مسیح (ع) برای صلح و

۱. آل عمران ۴۹ و متی ۱۷:۵.

۲. جنگ های صلیبی به دعوت پاپ ها و روحانیت مسیحی واقع شده است.

سلامتی آمده است. توفیق نیافتن آن حضرت به تشکیل حکومت نیز این موضوع را تقویت کرد.

البته سایر رهبران الهی از حضرت موسی (ع) تا حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و امام خمینی (ره) نیز قبل از تشکیل حکومت جنگی نداشتند، ولی بعد از تشکیل حکومت (مثلاً هنگامی که مشرکان مکه لشکرهای عظیمی را برای نابودی اسلام به مدینه منوره اعزام کردند یا هنگامی که صدام بخش‌هایی از کشور عزیز ما را اشغال کرد و به قتل و غارت پرداخت) چاره‌ای از جنگیدن نیست.

کتاب مقدس برای اینکه جنگ را تقدیس کند، می‌گوید: «خدا مرد جنگی است» (خروج ۱۵: ۳) و سه شخصیت بسیار برجسته عهد عتیق، یعنی حضرت موسی، یوشع و داوود (ع) که چهره مقدسی نیز دارند، جنگاوران قهاری نیز بوده‌اند.

همین خدایی که «مرد جنگی» است، حد اعلای جنگ و غارتگری و وحشیگری در جنگ را به بنی اسرائیل می‌آموزد. وی ملت‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند: یکی عموم ملت‌ها و دیگری ملت‌هایی که بناست بنی اسرائیل شهرهای آنان را تصاحب کنند. دسته اول باید زنده باشند که به بنی اسرائیل جزیه بدهند و خادم آنان باشند، ولی دسته دوم را باید یکسره درو کرد:

چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی آن را برای صلح ندا بکن. و اگر تو را جواب صلح بدهد و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. و چون یهوه خدایت آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانشان را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت‌ها نباشند، چنین رفتار نما.

اما از شهرهای این امت‌هایی که یهوه خدایت تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی‌نفس را زنده نگذار، بلکه ایشان را یعنی جتیان و اموریان و کنعانیان و فوزیان و جویان و یبوسیان را چنان که یهوه خدایت تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز. تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان به خدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایید و با یهوه خدای خود گناه کنید.

چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تیر بر درخت‌هایش مزن و آنها را تلف مساز؛ چون که از آنها می‌خوری، پس آنها را قطع منما. آیا درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟ و اما درختی که می‌دانی که درختی نیست که از آن خورده شود، آن را تلف ساخته، قطع نما. و سنگری بر شهری که با تو جنگ می‌کند، بنا کن تا منهدم شود. (تثنیه ۲۰:۱۰-۲۰)

و در مورد یکی از جنگ‌های حضرت داوود(ع) در کتاب مقدس می‌خوانیم: پس داوود تمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت. و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگ‌های گرانبها داشت و آن را بر سر داوود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند. و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را زیر اژه‌ها و چوب‌های آهنین و تیشه‌های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجرپزی گذرانید. و به همین طور با جمیع شهرهای بنی‌عمون رفتار نمود. (کتاب دوم سموئیل ۱۲:۲۹-۳۱).

از نظر کتاب مقدس، این آدم‌کشی‌های وحشتناک صحیح و مورد رضای خداوند بوده است. سال‌ها پس از درگذشت حضرت داوود(ع)، خدا از وی به نیکی یاد می‌کند و در باره او می‌گوید: «او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود و آنچه در نظر من راست است، معمول می‌داشت و بس.» (کتاب اول پادشاهان ۱۴:۸).

مسیحیان با نادیده گرفتن کشتارهای وحشتناکی که کتاب عهد عتیق به پیامبران نسبت داده است، بر جنگ‌های دفاعی پیامبر عالی‌قدر اسلام خرده‌گیری کرده‌اند. در اسلام، رزمنده‌ای از کفار که اسیر می‌شود، بلاعوض یا در برابر فدیة آزاد می‌شود؛^۱ تبادل اسرا نیز وجود داشته است. اما متن زیر از تورات کنونی نشان می‌دهد که بنی‌اسرائیل در جنگ همه مردان را کشتند و زنان و کودکان آنان را اسیر کرده، نزد حضرت موسی(ع) آوردند. ولی او با مشاهده آن اسیران خشمگین شد و دستور داد زنان و کودکان ذکور را بکشند^۲ و دختران ایشان را برای خود نگه دارند. هنگام جمع‌بندی مقدار غنائم در پایان متن، تعداد آن دختران سی و دو هزار ذکر شده است. و [بنی‌اسرائیل] با [قوم] مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود،

۱. محمد ۲.

۲. تا آنجا که ما مسلمانان به هدایت قرآن کریم اطلاع داریم، فقط فرعون کودکان ذکور را می‌کشته است.

جنگ کرده، همه ذکوران را کشتند... و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند و تمامی شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزاندند. و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب که نزد اردن در مقابل اریحا است، آوردند. و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. و موسی بر رؤسای لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ اینک، اینانند که بر حسب مشورت بلعام، بنی اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور^۱ به خدا خیانت ورزیدند و در جماعت خدا و با عارض شد. پس الآن هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته و با او همبستر نشده، برای خود زنده نگاه دارید...»

و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس بود و از گاو هفتاد و دو هزار رأس و از الاغ شصت و یک هزار رأس و از انسان، از زنانی که مرد را شناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند. (اعداد ۳۱:۳۵-۷)

قتل و غارت و آتش سوزی‌های وحشتناک بنی اسرائیل در کتاب‌های یوشع، داوران و سموئیل آمده است. کتاب عهد جدید مسیحیان نیز این جنگ‌ها و عاملان آنها مانند جدعون، باراق، شمشون، یفتاح، داوود و سموئیل را ستوده است:

و دیگر چه گویم، زیرا که وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داوود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیوان را بستند و سورت [= شدت] آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربا را منتهزم ساختند. (رساله به عبرانیان ۱۱:۳۲-۳۴).

۱. نام قله کوهی است که بنی به نام بعل فغور روی آن بوده است و بنی اسرائیل به آن بت سحده و با زنانی که آنجا بودند، زنا کردند (اعداد ۱:۲۵-۳).

۲. یک قلم از قهرمانی‌های این شخص کشتن هزار مرد با چانه الاغ مرده‌ای بوده است (داوران ۱۵:۱۵-۱۷).

۶-۱۱. پیامبری و اطاعت

پیامبران از مردم اطاعت می‌خواهند: اطاعت باید از روی شوق و علاقه باشد یا از ترس کیفر اخروی؛ و در مرحله سوم، برای برخی از نافرمانی‌ها کیفرهایی دنیوی مانند شلاق زدن، قطع اعضا و اعدام تعیین شده است. حقوق بشر عصر ما با این کیفرهای دنیوی میانه‌ای ندارد و زندان و پرداخت جریمه را که در ادیان چندان مطرح نیستند، توصیه می‌کند. مسیحیت می‌کوشد گذشته سیاه خود را فراموش کند و دین خود را با حقوق بشر غربی هماهنگ جلوه دهد. در این آیین، همان متأللهانی که الوهیت حضرت مسیح (ع) را به خیال خودشان اثبات کرده و آن را برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشته‌اند، انواع شکنجه و اعدام را برای مسیحیان بدعتگذار مقرر کرده و اجرای آن را از فرمانروایان خواسته‌اند. قدیس توماس آکویناس (متوفای ۱۲۷۴ م.) می‌گوید:

در مورد بدعتگذاران دو نکته باید رعایت شود: یکی نسبت به بدعتگذاران و دیگری نسبت به کلیسا. نسبت به بدعتگذاران گناهی وجود دارد که آنان به سبب آن گناه نه تنها باید با تکفیر از کلیسا جدا شوند، بلکه باید با مرگ نیز از جهان منقطع شوند، زیرا فاسد کردن ایمان که روح را زنده می‌کند، از جعل پول که زندگی دنیوی به آن بستگی دارد، بسیار سنگین‌تر است. پس اگر مقام عرفی جاعلان و دزدان دیگر را به سبب کارشان به مرگ محکوم می‌کند، دلیل بزرگتری وجود دارد که بدعتگذاران، به محض اثبات بدعتشان، نه تنها تکفیر، بلکه اعدام نیز بشوند. اما نسبت به کلیسا، رحمتی وجود دارد که به بازگشت گمراهان ناظر است و بدین سبب در محکوم کردن آنان شتاب نمی‌ورزد، بلکه «بعد از یک‌دو نصیحت» (رساله به تیطس ۳: ۱۰) همان‌طور که [پولس] رسول راهنمایی کرده است. پس از آن، اگر باز هم وی سرسختی کند، کلیسا که دیگر امیدی به بازگشت او ندارد، نجات دیگران را در نظر می‌گیرد و او را تکفیر و از کلیسا جدا می‌کند و علاوه بر آن، وی را به محکمه عرفی می‌سپارد تا از آن طریق از جهان ریشه کن و اعدام شود.^۲

۱۲. حکومت

با بزرگ شدن اجتماعات بشری و پیچیده شدن روابط اجتماعی، انسان‌ها تدریجاً به

ضرورت تشکیل حکومت پی بردند. این ضرورت به حدی است که انسان‌ها راضی شدند مقداری از آزادی فردی خود را فدای مصلحت جمع کنند و بدین منظور، خود را به فرمانروایانی غالباً خودخواه و ستمگر تسلیم کردند. صدها، بلکه هزارها سال طول کشید تا بشر به تدریج فهمید جمهوری از سلطنت بهتر است، ولی شیوه حکومتی مناسب و بی‌اشکال خود را تا ابد کشف نخواهد کرد. در جمهوری نیمی از مردم حق رأی دارند و هنگام انتخابات، نیمی از دارندگان حق رأی پای صندوق‌ها حاضر می‌شوند و هنگام اعلام نتایج، آرای نیمی از رأی‌دهندگان برای تعیین رئیس جمهور همه افراد ملت کافی است که البته آنان نیز تحت تأثیر تبلیغات رأی داده‌اند. و ما شاهد بودیم که در رژیم پرمدعایی مثل آمریکا، دموکراسی چنان به بن‌بست رسید که دستگاه قضایی حکم به ریاست جمهوری بوش پسر داد.

تشکیل دولت کریمه حضرت رسول(ص) در مدینه منوره یکی از آخرین نمونه‌های احساس لزوم حکومت بود. مردم حجاز تا ظهور اسلام، حکومت نداشتند و خان‌های صاحب نفوذ ایشان مانند ابوجهل، ابولهب و ابوسفیان (بر خلاف رهبران ایران، روم و ده‌ها سرزمین دیگر) پادشاه یا رئیس جمهور نبودند.

پیوند دین و دولت در عهد باستان چنان طبیعی بود که کسی نمی‌توانست جدایی آنها را از یکدیگر تصور کند. مشروعیت دولت به دین وابسته بود و رهبران آن جوامع قدیم بین رهبری دینی و دنیوی جمع می‌کردند. در مواردی نیز مانند نظام طبقاتی هندوستان، جامعه بنی اسرائیل در عصر پادشاهان، مسیحیت کاتولیکی اروپا، ارتدکسی روسیه و خلافت عثمانی که این دو رهبری از یکدیگر جدا شده بودند، رهبری دینی از رهبری دنیوی بالاتر بود و روحانیون به نصب و عزل فرمانروایان اقدام می‌کردند.

نه تنها همه حکومت‌های باستانی دینی بودند، بلکه دین‌های عهد باستان نیز جنبه سیاسی و اجتماعی داشتند. دین‌های کنونی روح دولت‌های قدیم است و می‌توان آنها را به نور ستاره‌هایی تشبیه کرد که به گفته اخترشناسان، احتمالاً مدتی از انهدام خود آنها می‌گذرد، ولی نورشان هنوز به ما می‌رسد.

فیلسوف بزرگ جهان اسلام ابن‌سینا در آثار مختلف خود، نبوت را برای ایجاد نظم در جامعه ضروری می‌داند و حکمت عبادات و مناسک به عقیده او این است که مردم پیوسته نظام را به یاد داشته باشند. به هر حال، اگر انبیا را با حاکمان مقایسه کنیم، دوام

تأثیرگذاری آنان شگفت‌آور است و به قول مولانا جلال‌الدین مولوی:

سکه شاهان شود روزی دگر سکه احمد بین تا مستقر^۱

۱-۱۲. قدرت و ارزش

برخی ادیان و مذاهب بر اساس قدرت و برخی دیگر بر اساس ارزش به حیات خود ادامه داده و می‌دهند. پس از مسیحی شدن قسطنطین و رسمیت یافتن مسیحیت در امپراتوری روم، این دین قدرت را جدی گرفت و قیصرهای مسیحی و پاپ‌ها حدود پانزده قرن با اقتدار تمام حکومت کردند و این چیزی بود که شهروندان به آن مباحثات می‌کردند. از آنجا که قدرت فساد می‌آورد، حکومت پاپ‌ها آلوده شد و مصلحانی برای بازگرداندن ارزش‌های از دست‌رفته قیام کردند. این مصلحان پس از کسب موفقیت دو گروه شدند: برخی به کمک خان‌ها و حاکمان محلی حکومت تشکیل دادند و سرانجام به همان راهی افتادند که برای نابودی آن قیام کرده بودند؛ برخی دیگر به شکل اقلیت‌های کوچک زیر سایه حکومت‌های قدیم و جدید به حیات خود ادامه دادند و چون حکومت نداشتند، توانستند ارزش‌هایی را که میان آنان مطرح بوده است، نگه دارند. فرقه‌های صلح‌گرا (pacifist) مانند آمیش‌ها (Amish) و منونی‌ها (Mennonites) از این دسته‌اند.

در جهان اسلام، اهل سنت با داشتن خلفایی به عظمت پاپ‌ها، قدرت‌گرا بوده‌اند و فسادهای خلفا را توجیه می‌کرده‌اند، گرچه الغای خلافت به دست آتاتورک در سال ۱۹۲۴، این گرایش را ضعیف کرده است؛ و شیعیان با داشتن امامانی به قداست حضرت مسیح(ع)، ارزش‌گرا بوده و به کمتر از رهبر معصوم راضی نمی‌شده‌اند، گرچه تأسیس حکومت شیعی صفویان در سال ۹۰۶ هجری قمری این گرایش را ضعیف کرده است.

۲-۱۲. حکومت و انتظار

پیروان ادیان یا حکومت دارند و یا در انتظار آن روزشماری می‌کنند. مسیحیت از قرن چهارم میلادی حکومت داشته و به آن دلخوش بوده است، ولی یهودیت پس از انقراض سلطنت مقتدر باستانی خویش در سال ۵۸۷ ق.م، پیوسته در انتظار پادشاهی به سر برده است که مانند داوود و سلیمان، ماشیح باشد یعنی پیامبری از جانب خدا او را «مسح» کند

تا همه از او اطاعت کنند و او بتواند آرمان‌ها و اهداف بلند یهودیان را محقق سازد. تشکیل اسرائیل در سال ۱۹۴۸ نیز، نزد عموم یهودیان، به معنای نفی این انتظار نیست و به همین دلیل به انتظار خود ادامه می‌دهند.

در جهان اسلام نیز تسنن دولت داشته است، ولی تشیع در انتظار وجود مبارک حضرت مهدی(ع) روزشماری می‌کرده است. تشکیل دولت صفوی و برپایی جمهوری اسلامی ایران نیز ابداً به معنای نفی این اعتقاد اصیل نیست، بلکه در هر دو مورد، انتظار ادامه یافته است.

۳-۱۲. رهبری باطنی

قبلاً گفتیم که شیعیان دوازده امامی منتظر قیام یکی از ائمه طاهرين(ع) بودند و سرانجام، این انتظار به وجود مبارک امام دوازدهم(ع) تعلق گرفت.

اکنون می‌گوییم که در زمان انتظار، رهبری باطنی مطرح می‌شود. رهبر باطنی ممکن است حاضر باشد مانند یازده امام(ع)^۱ یا غایب مانند حضرت امام مهدی(ع). شیعیان رهبران باطنی خود را امام می‌نامند و این واژه (مانند واژه مسیح در مسیحیت و شاه در تصوف قرون اخیر کشور ما) در اصل به رهبر ظاهری اطلاق می‌شده است و به همین علت، قرآن کریم علاوه بر امامان هدایت‌کننده،^۲ به ائمه کفر^۳ و امامانی که مردم را به آتش فرامی‌خوانند،^۴ اشاره می‌کند و حضرت امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید که مردم نیازمند امامی نیکوکار یا زشت‌کردار هستند تا نظم را در جامعه برقرار کند.^۵ لقب امام (مانند مسیح و شاه) بعداً برای رهبران باطنی محض به کار گرفته شد.

یهودیان به مسیح نامیده شدن حضرت عیسی(ع) و مخالفان تصوف به شاه نامیده شدن اقطاب صوفیان طعنه می‌زنند، ولی اهل سنت با امام نامیده شدن دوازده رهبر باطنی تشیع مخالفتی ندارند؛ زیرا همه مسلمانان علمای اسلام را امام می‌خوانند همان‌طور که حضرت امام خمینی(ره) از همان اوایل نهضت، امام خوانده شد. البته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امامت ایشان هم ظاهری بوده است و هم باطنی.

۱. این امامان در مدت ۲۵۰ سال، تنها در پنج سال حکومت حضرت امیرالمؤمنین(ع) و شش ماه حکومت حضرت امام حسن مجتبی(ع) و زمان قیام حضرت سیدالشهداء(ع) رهبر ظاهری نبوده‌اند.

۲. انبیاء ۷۳. ۳. توبه ۱۲.

۴. فصل ۴۱. ۵. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۶. مثلاً شهید ثانی(ره) در آغاز شرح لمعه، شهید اول(ره) را و مرحوم شیخ محمدحسن نجفی(ره) در آغاز جواهرالکلام، مرحوم محقق حلی(ره) را امام نامیده‌اند.

۴-۱۲. روحانی

بسیاری از ادیان جهان روحانی دارند، یعنی طبقه‌ای در آن جوامع وجود دارد که بر اساس انتصاب و گرفتن لقبی مانند کاهن و کشیش، بین خدا و خلق واسطه می‌شوند. آنان امتیازات و محرومیت‌هایی دارند. رهبری مراسم عبادی از امتیازاتی است که از آن برخوردارند و احیاناً از ازدواج و مالکیت محروم می‌شوند.

ممکن است روحانی با عالم دینی تفاوت کند؛ به این معنا که عالم دینی صرفاً متخصص الهیات است؛ در حوزه علمیه آن دین تدریس می‌کند و در باره معارف آن، کتاب و مقاله می‌نویسد. چنین فردی اگر به مقام روحانیت نصب شود، می‌تواند مراسم دینی را رهبری کند و اگر نصب نشود، چنین حقی را ندارد.

برخی از امور عادی نیز ممکن است در دینی از وظایف روحانیون به شمار رود؛ مانند ازدواج در یهودیت و مسیحیت. وظایف متعدد و عجیب و غریب روحانیون یهودی در سفر لایوان تورات آمده است. کسانی از یهودیان که از قبیله حضرت موسی و هارون (ع) باشند، لایوان نامیده می‌شوند که به منزله سادات جهان اسلام هستند.^۱ حاخام (= حکیم) عالم یهودیان و کاهن روحانی آنان است. کاهن باید از نسل حضرت هارون (ع) و یا دست‌کم از لایوان باشد.^۲

از آنجاکه ازدواج در مسیحیت (به‌ویژه نزد کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها) جنبه عبادی دارد، تنها در صورتی که کشیشی یا اسقفی مراسم عقد را در کلیسا اجرا کند، ازدواج تحقق می‌یابد. در بیشتر ادیان، وظایف گوناگون روحانی و اصولاً عبادت در معابد صورت می‌گیرد و در بیرون آن رسمیت ندارد.

آموختن علوم دینی و تخصص در آنها در انحصار هیچ گروه و طبقه‌ای نیست و همه مردم، از زن و مرد و حتی کسانی که به آن دین معتقد نیستند، می‌توانند علوم آن دین را بیاموزند. در باره روحانی شدن زن، یعنی صلاحیت اجرای مراسم اختلاف است؛ مثلاً فرقه‌های مسیحیت در اینکه زن کشیش یا اسقف شود، اختلاف دارند. بسیاری از فرقه‌های پروتستان چنین چیزی را مجاز می‌دانند.^۳

۱. در اسلام، کسی که نمیش از طریق پدر به هاشم جد اعلای حضرت رسول (ص) برسد، «سید» است. در مورد لایوان نیز وضع چنین است: موسی بن عیمران (عمران) بن فهات بن لایوی.

۲. «کاهن» در قرآن مجید و منابع اسلامی دیگر به معنای «غیبگو» است.

۳. چند سال پیش، کلیسای انگلیکن به جواز کشیش شدن بانوان فتوا داد. این فتوا بر جمعی از روحانیون همان کلیسا گران آمد و

اسلام روحانی ندارد و به همین علت، درک مفهوم روحانی برای مسلمانان بسیار مشکل است.^۱ در اسلام، مؤمن مستقیماً با خدا تماس می‌گیرد و بر خلاف مسیحیت و بسیاری از ادیان دیگر، نماز می‌تواند فرادی باشد و برای نماز جماعت نیز روحانی لازم نیست و هر کس دارای سه شرط باشد، می‌تواند امام جماعت شود: عدالت، قرائت صحیح حمد و سوره و آشنایی با مسائل نماز.

اسلام فقط عالم دارد که تقلید از وی بر هر مسلمانی شرعاً واجب است، مانند رجوع به کارشناس که هر انسان عاقلی به آن اقدام می‌کند. در نماز جماعت نیز اقتدا به عالم افضل و اولی است.

همچنین در بسیاری از ادیان مانند مسیحیت، نماز باید در معبد خوانده شود و در غیر آن امکان ندارد. ولی در اسلام، تمام روی زمین معبد است.^۲

۱۳. آخرت شناسی

بحث در باره روزهای پایانی (رجعت و قیامت) «آخرت شناسی» (Eschatology) نامیده می‌شود. در اینکه آیا رجعت همان قیامت است یا نه، در هر یک از ادیان ابراهیمی دو نظر وجود دارد. برای نمونه در اسلام، شیعیان به رجعت و قیامت معتقدند، ولی اهل سنت منکر رجعت هستند و فقط به قیامت عقیده دارند. آیاتی که شیعیان به رجعت تفسیر می‌کنند،^۳ به عقیده آنان مربوط به قیامت است. میان یهودیان که اصولاً به رستاخیز بعضی از مردم معتقدند، در باره ارتباط رجعت با قیامت چند دیدگاه وجود دارد. مسیحیت آن دو را یکی می‌داند.

یهودیان پس از نخستین ویرانی شهر قدس، همواره در انتظار یک رهبر الهی فاتح بوده‌اند که اقتدار و شکوه قوم خدا را به عصر درخشان داوود و سلیمان برگرداند.

نصمیم گرفتند کلیسای انگلیکن را ترک کنند و کاتولیک شوند. این روحانیون همسر داشتند و این مسئله می‌توانست مشکل ایجاد کند؛ زیرا روحانی کاتولیک باید مجرد باشد. اما پاپ اجازه داد که آنان با وجود همسر، کاتولیک شوند. این فضا به اعتراض برخی از روحانیون کاتولیک را در پی داشت که گفتند که اگر روحانی می‌تواند همسر داشته باشد، پس چرا ما باید از آن محروم باشیم؟

۱. مخصوصاً اکنون که بیش از نیم قرن است علما و طلاب را روحانی می‌نامند.

۲. «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً» (حدیث نبوی).

۳. مانند آیه ۸۳ از سوره نمل که بر حشر دسته‌ای از هر امتی دلالت می‌کند، در حالی که به مفتضای آیه ۴۷ سوره کهف، در روز قیامت همه مردم بی‌استثنا محشور خواهند شد.

شخصیت مورد انتظار ماشیح (مسیح، مسح شده) خوانده می شد. ماشیح لقب پادشاهان قدیم بنی اسرائیل بود؛ زیرا همان طور که قبلاً گفته شد، مرسوم بود که پیامبران در حضور جمع، اندکی روغن بر سر آنان می مالیدند و بدین شیوه نوعی قداست برای ایشان پدید می آمد. این لقب در زمان های بعد به پادشاه آرمانی موعود یهود اطلاق شد. تعبیر ماشیح (مسیح) در تلمود مکرر، آمده است، ولی ورود آن در عهد عتیق منحصر است به کتاب دانیال ۹: ۲۵-۲۶.^۱

از آنجا که لفظ «مسیح» (Christ)^۲ به حضرت عیسی (ع) اختصاص یافته است، دانشمندان برای اشاره به موعود یهود از واژه «مسیحا» (Messiah) استفاده می کنند. «مسیحا» از روی کلمه عبری «ماشیح» با توجه به تلفظ لاتینی آن ساخته شده است.

مهم ترین مژده مسیحایی در کتاب اِشعیای نبی آمده است:

نهالی از تنه یسعی [پدر داوود] بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم، و روح مشورت و قوت، و روح معرفت و ترس از خداوند. خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش های خویش تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به فسخه لب های خود خواهد کشت. کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت. گریه با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند. گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت.^۳ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد؛ زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب هایی که دریا را می پوشاند (اشعیای ۱: ۹-۱۱).

۱. تاریخ سنتی تألیف کتاب دانیال در قرن ششم قبل از میلاد، نزد دانشمندان مردود است و ایشان تاریخ واقعی آن را حدود سال ۱۶۵ ق. م. می دانند.

۲. واژه یونانی (christos)، به معنای «روغن مالی شده» یا تعبیراتی اندک در زبان های اروپایی معادل «مسیح» است.

۳. برخی مردم چنین عبارتی را تحت اللفظی می گیرند و معتقدند که در عصر ظهور، به سبب فراگیر شدن عدالت، این امور نیز واقعاً رخ خواهند داد. جمعی دیگر این تعابیر را کنایه از شدت و فور عدالت در آن زمان می دانند؛ کسانی هم «گرگ» و «بره» و حیوانات دیگر را اشاره به انسان های شرور و نجیب می دانند. این سه نوع برداشت در ادیان مختلف رایج است.

دل‌های بنی اسرائیل از عشق به مسیحای موعود لبریز بود و در مقابل، حاکمان ستمگر همواره در کمین چنین رهبر رهایی‌بخشی بودند. در باب دوم انجیل متی می‌خوانیم که هیرودیس کبیر، پادشاه فلسطین پس از زاده‌شدن حضرت عیسی (ع) در صدد قتل او برآمد، اما چون وی را به فرمان الهی به مصر بردند، خطر را از سر گذراند. یهودیان آرمان مسیحا را توسعه داده، مسائلی دیگر بر آن افزودند و گفتند که در دوران مسیحا، برکات طبیعت افزایش می‌یابد. آنان چیزهایی را برای دوران مسیحا تخیل کردند که حتی در عصر درخشان داوود و سلیمان وجود نداشت، مثلاً معتقد شدند که در عصر مسیحا، ابر و باد و مه و خورشید و فلک به نفع بنی اسرائیل رفتارهای تازه‌ای خواهند داشت و زمین نان‌های پخته و لباس‌های دوخته تولید خواهد کرد. این آرمان‌ها در کتاب‌های فراوانی ثبت شد و با این کار، ادبیات مکاشفه‌ای (Apocalyptic Literature) پدید آمد که تألیف کتاب دانیال به عقیده دانشمندان در حدود سال ۱۶۵ ق.م. در عهد عتیق نمونه‌ای از آن است. جمعی از دانشمندان معتقدند که خاستگاه این عقیده دین زردشت است. آنان می‌گویند عقیده زردشتیان در این باب به یهودیت سرایت کرده و اعتقاد به قیام ماشیح را پدید آورده است.^۱

آخرت‌شناسی میراثی است که از یهودیت برای مسیحیت باقی مانده است. مسیحیان رجعت و قیامت را یکی می‌دانند، به این معنی که حضرت مسیح (ع) که به عقیده آنان خدا است، هنگامی که برای بار دوم بیاید و حکومت هزارساله تشکیل دهد، داور نهایی مردم خواهد بود و آنان را روانه بهشت و جهنم خواهد کرد.

باری، مسیحیت بر اساس اندیشه انتظار مسیحای یهود پدید آمد و پس از رفتن حضرت عیسی مسیح (ع)، مسیحیان پیوسته در سوز و گداز و شوق بازگشت دوباره وی روزگار گذرانده‌اند. شور و هیجان امید به ظهور آن حضرت هنگام نزدیک شدن سال ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ میلادی میان مسیحیان اوج گرفت. اکنون که سال ۲۰۰۰ را پشت سر گذاشته‌اند و مسیح نیامده است، جمعی از آنان به دوهزارمین سال مصلوب شدن و برخاستن وی از قبر، یعنی حدود سال ۲۰۳۰ میلادی دل بسته‌اند. به گمان این گروه، وی در آن روزگار از آسمان فرود خواهد آمد و در زمین قیامت بر پا خواهد کرد، سپس مردم

۱. در باب هزاره‌های دین یهود، به منبع زیر رجوع شود: جولوس گرینستون، انتظار مسیحا در آیین یهود، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷، صفحات ۱۲۷-۶۹.

را داوری خواهد کرد و گروهی را به جهنم و گروهی را به فردوس خواهد فرستاد. در مسیحیت معاد روحانی مطرح است (متی ۲۲:۳۰).

جامعه مسیحیت در آغاز باور داشت که حضرت عیسی (ع) به زودی با شکوه تمام بازمی‌گردد و به‌همین دلیل، آن جامعه بی‌صبرانه منتظر روز پایانی بود. انتظار مذکور و شوق بازگشت مسیح در بخش‌های قدیم‌تر عهد جدید، مانند رساله اول و دوم به تسالونیکیان منعکس شده است؛ ولی رساله‌های متأخرتر، مانند رساله اول و دوم به تیموتائوس، رساله به تیطس و رساله‌های پطرس به تشکیل جامعه و زندگی مسیحی در این جهان اهتمام ورزیده‌اند.

مسیحیان کتاب‌های مکاشفه تازه‌ای نوشتند، همچنین برخی از کتاب‌های مکاشفه یهودیان را دستکاری کرده، با آرمان‌های مسیحیان هماهنگ ساختند. کتاب مکاشفه یوحنا در پایان عهد جدید برای مسیحیان بسیار اهمیت دارد. یوحنا که به اعتقاد مسیحیان، یک حواری کم سن و سال حضرت عیسی (ع) بوده، رؤیای سنین پیری خود را در این اثر شرح می‌دهد و در پایان می‌گوید:

او که بر این امور شاهد است می‌گوید: بلی، به زودی می‌آیم. آمین. بیا، ای خداوند، عیسی مسیح. فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین. (مکاشفه یوحنا ۲۲:۲۰-۲۱).

در کتاب مکاشفه یوحنا، مطالب پیچیده و رمزی فراوانی آمده است که تقریباً به مدت ۲۰۰۰ سال بسیاری از مردم را گرفتار کرده و آخرت‌شناسی (Eschatology) مسیحیت را پدید آورده است.

با آنکه اکثریت مسیحیان با گذشت زمان دانستند که بازگشت مسیح نزدیک نیست، اقلیتی از آنان بر این عقیده باقی ماندند که وی به زودی می‌آید. ایشان مطالب کتاب مکاشفه یوحنا پیرامون جنگ بین خیر و شر را تفسیر لفظی می‌کردند و به این علت در انتظار بازگشت نزدیک حضرت عیسی (ع) به سر می‌بردند تا وی بیاید و حکومتی هزارساله ایجاد کند، حکومتی که به روز داوری پایان خواهد یافت. از دیرباز گروه‌های کوچکی به نام آدونیتیست و هزاره‌گرا در مسیحیت پیدا شدند که تمام کوشش خود را در راه آمادگی برای آمدن حضرت مسیح (ع) در آخرالزمان مصروف می‌دارند.

انبوهی از اصطلاحات در این باب وجود دارد، مانند:

بازگشت عیسی (The Second Coming of Jesus)،

انتظار مسیحا (Messianism)،
روز خداوند (The Day of the Lord)،
مکاشفه (Apocalypse)،
محنت (Tribulation)،
ظهور (Epiphany)،
حضور (Parousia)،
جذبه (Rapture)،
تقدیرگرایی (Dispensationalism)،
«ماران‌اتا» (Maran-atha) (= «خداوند آمد») و...

۱- ۱۳. اخبار وحشتناک آخرالزمان

فرا رسیدن پایان جهان یکی از دغدغه‌های همیشگی بشر بوده است و در همه پیشگویی‌های مربوط به آخرالزمان خبرهای وحشتناک و نگران‌کننده‌ای وجود دارد. وصف این فتنه‌ها در یهودیت چنان هولناک بود که در گذشته برخی از بزرگان یهود از ترس مقدمات ظهور موعود آخرالزمان، دعا می‌کردند خدا ظهور مسیحا را در عصر آنان قرار ندهد! در مسیحیت گفته می‌شود در آخرالزمان هنگامی که شیطان آزادی مجدد به دست می‌آورد، آشوب و ناامنی جهان را فرا می‌گیرد و ستمکارانی ظاهر می‌شوند و جنگ‌های خونینی در سراسر جهان به راه می‌اندازند.

اخبار وحشتناک آخرالزمان در اناجیل نیز آمده است:

پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های هیکل را بدو نشان دهند. عیسی ایشان را گفت: آیا همه این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شما می‌گویم: در اینجا سنگی بر سنگی گذاشته نخواهد شد که به زیر افکنده نشود. و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشانه آمدن تو و انقضای عالم چیست؟ عیسی در جواب ایشان گفت: زنهار کسی شما را گمراه نکند؛ از آن رو که بسا به نام من آمده، خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. و جنگ‌ها و اخبار جنگ‌ها را خواهید شنید؛ زنهار مضطرب شوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست، زیرا قومی با

قومی، و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید. اما همه اینها آغاز دردهای زه است... پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپا شده بینید، هر که خواند دریافت کند، آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان بگریزد و هر که بر بام باشد، به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید و هر که در مزرعه است، به جهت برداشتن رخت خود برنگردد. لیکن وای بر آبستانان و شیردهندگان در آن ایام! پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود،^۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تاکنون نشده و نخواهد شد. و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن به خاطر برگزیدگان آن روزها کوتاه خواهد شد... و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. آنگاه علامت به سر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه‌زنی کنند و پسرانسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می‌آید. و فرشتگان خود را با صور بلندآواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا به کران فلک فراهم خواهند آورد... (متی ۲۴: ۱-۵۱)

مسلمانان نیز با استفاده از آیه شریفه «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَمُرُّوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت ۲)، پیوسته نگران فتنه‌های آخرالزمان بوده‌اند و اصطلاح «فتنه» (برگرفته از همین آیه) از آغاز اسلام در عرف مسلمانان بسیار رواج داشته است. در مجموعه‌های حدیثی قدیم جهان اسلام مانند «صحیح بخاری» که در قرن سوم هجری نوشته شده، بخشی به نام «کتاب الفتن» وجود دارد که از آشوب‌های آخرالزمان سخن می‌گوید. این گونه احادیث «ملاجیم» نامیده می‌شوند. ملاجیم جمع «مَلْحَمَة» به معنای جنگ است.

۲- ۱۳. موعود ادیان

همه ادیان معروف موعود دارند و هر کدام با نام‌ها و ویژگی‌هایی؛ پیشگام موعود (الیاس، عیسی، سید حسنی و...) و معارض موعود (دجال، سفیانی و...) نیز در ادیان گوناگون مطرح هستند. توجه و اهتمام پیروان ادیان به موعود به ضعف و قوت آنان بستگی دارد:

۱. بر مبنای شرع یهود، در روز شنبه نباید بیش از یک کیلومتر سفر کرد. حضرت عیسی مسیح (ع) احکام نورات را محترم می‌شمرد و در منن بالا، حکم سبت را تا زمان بعد از خود در نظر گرفته است.

یهودیان پس از سقوط دولشان به وسیلهٔ بختنصر و مسیحیان پیش از تشکیل دولشان به وسیلهٔ قسطنطین، بیشتر منتظر موعود بوده‌اند و میان مسلمانان، شیعیان اثناعشری که دولت نداشته‌اند، از اهل سنت که دولت داشته‌اند، بیشتر منتظر بوده‌اند.

یهودیان منتظر موعودی از خاندان حضرت داوود(ع) هستند که به دنیا خواهد آمد و اسم او را نمی‌دانند (شاید اسمش داوود یا مناحم باشد). مسیحیان منتظرند حضرت مسیح(ع) که حدود ۲۰۰۰ سال مصلوب شده و از قبر برخاسته و به آسمان رفته است، دوباره بیاید. اصل مسیحیت هم با اعتقاد به ظهور موعود پدید آمده است (همان طور که مدعی شدیم مسیحیت در ابتدا به عنوان عرفان یهودیت پدید آمده است، ولی خودش هم عرفان ویژه‌ای دارد).

ظهور برخی از خدایان به صورت انسان یا حیوان در آیین هندو مطرح است و آن صورت را «اوتار» می‌نامند. هندوان منتظر «گُلکی» دهمین جلوهٔ ویشنو هستند که شمشیر به دست و سوار بر اسب سفید، ظاهر خواهد شد. بوداییان منتظر ظهور بودا به صورت میتریا^۱ هستند.

۳-۱۳. شهید و موعود

شهیدانِ زمان گذشته و موعودهای زمان آینده برای ثبات و دوام زمان حال هر دین بسیار اهمیت دارند. شهید زنده است و ممکن است دینی شهید را جسماً نیز زنده بداند. شهید و موعود مسیحیان شخص مسیح است^۲ که به ادعای اناجیل پس از کشته شدن، از قبر خود برخاسته و چهل روز با یاران خود ملاقات‌هایی داشته و پس از آن به آسمان رفته است. در جهان اسلام، شهید از موعود جداست: امام سوم سیدالشهدا و امام دوازدهم موعودی است که در اولین لحظهٔ قیام، شهادت مظلومانهٔ آن حضرت را به جهانیان اعلام می‌کند. از سوی دیگر، آن شهید بزرگوار در رجعت، به فرزند عزیزش می‌پیوندد و پس از وی، مدتی طولانی حکومت می‌کند.^۳

۱. (Maitreya) در زمان سانسکریت به معنای «دوست‌دارنده» است.

۲. باید توجه داشت که مسیحیان هرگز حضرت عیسی(ع) را «شهید» نمی‌نامند، بلکه بر اساس عقیدهٔ فدا، وی را «قربانی» می‌نامند. تعبیر «شهید» در این مقاله صرفاً برای مقایسه است. بدیهی است که مسیحیت، مانند هر دین دیگر، از زمان حواریون تا کنون شهدای فراوانی داشته است.

۳. طبق احادیثی که در بارهٔ «یوم الکرة» در تفسیر البرهان، ذیل آیهٔ ۶ از سورهٔ اسراء آمده است، حضرت امام حسین(ع) در رجعت نقش بسیار مهمی خواهد داشت و تجهیز حضرت مهدی(ع) بر عهدهٔ آن حضرت خواهد بود. حدیث زیر که به

موعود یهودیان مانند مهدی اهل سنت است که بنا است متولد شود^۱ و موعود مسیحیان مانند مهدی شیعیان است که تولد یافته و غایب شده است و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. در سایر ادیان و مذاهب نیز این دو فرض دیده می‌شود.

آخرت‌شناسی قرآن کریم، علاوه بر حشر، حساب، بهشت و جهنم، شامل حوادث آخرالزمان نیز می‌شود. آیات ۹۵-۹۶ سوره انبیا و آیات ۸۲-۸۵ سوره نمل به مسائلی مانند رجعت و خروج یاجوج و ماجوج و دابّة الارض اشاره می‌کند و بر اساس آیه ۱۰۵ سوره انبیا، خدای متعال در زبور نوشته است که صالحان وارث زمین خواهند شد. این عبارت در مزامیر ۳۷:۲۹ یافت می‌شود.^۲

۴-۱۳. توقیت

هر سه دین ابراهیمی از نزدیک بودن آخرالزمان (رجعت و قیامت) سخن گفته‌اند و هر سه از توقیت به شدت نهی کرده و مردم را از پیروی توقیت‌کنندگان بر حذر داشته‌اند، ولی توقیت پیوسته نزد پیروان آن ادیان به شکل جدی وجود داشته و دارد. آنان علامت‌های ظهور را که در سنت‌های ادیان وجود دارد، با عصر خود تطبیق می‌دهند. برخی از آن علامت‌ها به حوادث طبیعی جهان و برخی دیگر به رفتار اخلاقی انسان‌ها مربوط می‌شود.

برخی از توقیت‌کنندگان نیز با استفاده از حروف ابجد، ماده تاریخ ظهور را استخراج می‌کنند و به آن دل می‌بندند. کسانی هم در هر سه دین کفش و کلاه و اسب و عصا و شمشیر (و احياناً اصحاب خاص) آماده کرده و با تجهیزات کامل در انتظار مانده‌اند. یهودیانی به امید سر برآوردن او از پشت کوه، به افق چشم دوخته‌اند؛ مسیحیانی برای وی آپارتمان تهیه کرده و مسلمانانی در روزهای جمعه به صحرا رفته و با فریاد العجل یا صاحب الزمان(ع)، عشق و اشتیاق خویش را به ظهور آن عزیز ابراز داشته‌اند.

جمعی از مسیحیان به سبب علاقه شدید به بازگشت حضرت عیسی مسیح(ع) دچار

حضرت امام جعفر صادق(ع) نسبت داده شده است، آن حضرت را داور روز جزا معرفی می‌کند که به عقیده مسیحیان در باره حضرت عیسی(ع) شباهت دارد: «إِنَّ الَّذِي بَلِي حَسَابِ النَّاسِ قَبْلَ بَوْمِ الْقِيَامَةِ الْحَسْبُ بْنُ عَلِيٍّ؛ فَأَمَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاِنَّمَا هُوَ بِعَثِّ إِلَى الْجَنَّةِ وَ بَعَثَّ إِلَى النَّارِ».

۱. قبلی از اهل سنت منکر مهدویت هستند، مانند ابن خلدون و قبلی از آنان به مهدویت امام دوازدهم شیعه معتقدند، مانند ابن عربی (در باره این شخص و ابن عقیده و سایر عقایدش رک: مجموعه آثار شهید مطهری (ره) ج ۴، ص ۹۴۴).

۲. زبور کتونی مناجات‌های حضرت داوود را در بر دارد و اهل کتاب آن را وحی و کتاب آسمانی می‌دانند.

توهمات شدند و تاریخ‌هایی را برای این رویداد پیشگویی کردند. این پیشگویی‌ها، مانند پیشگویی‌های مشابه آن در ادیان دیگر، غلط از آب در آمد و در نتیجه، رهبران دینی مردم را از این کار برحذر داشتند. فرقه‌های منتظر ظهور (Adventists) متعددی پدید آمد که پایه آنها بر این توهمات گذاشته شده بود. مثلاً در اوایل دهه ۱۸۴۰، فردی به نام ویلیام میلر (William Miller) اعلام کرد حضرت عیسی مسیح (ع) در سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ باز خواهد گشت. پیشگویی وی تحقق نیافت و خود او متعهد شد که دیگر چنین پیشگویی‌هایی نکند. با این وصف، فرقه «آدونتیست‌های روز هفتم» (The Seventh-day Adventists) بر اثر پیشگویی‌های این شخص پدید آمد، که تا عصر ما باقی است.

گروهی از آنا‌بپتیست‌ها (Anabaptists) در قرن شانزدهم، برای آماده کردن زمینه سلطنت هزار ساله حضرت عیسی (ع) برخاستند و برخی از شهرها را برای مدتی در اختیار گرفتند، ولی شورش آنان بی‌رحمانه سرکوب شد. ایروینگیان (Irvingites) برای سرعت بخشیدن به ظهور آن حضرت، دوازده حواری تعیین کردند، ولی از این ابتکار طرفی نبستند. گروهی از آنان، به نام «نوایروینگیان» (Neo-Irvingites)، برای آن حواریون جانشینانی تعیین کردند و به این حرکت ادامه دادند. گواهان‌یهوه (Jehovah's Witnesses) برای پذیرایی از حضرت عیسی (ع) و انبیای پیشین در آمریکا آپارتمان تهیه کردند. مورمون‌ها (Mormons)، کریستادلفین‌ها (Christadelphians) و برخی از فرقه‌های عجیب و غریب دیگر مسیحیت، برای شتاب دادن به ظهور حضرت عیسی (ع)، به کارهایی از این قبیل دست زدند. برخی از فرقه‌های انجیلی (Evangelicals) تشکیل دولت اسرائیل را نشانه ظهور عیسی می‌دانند و معتقدند برای شتاب دادن به ظهور، باید دست صهیونیست‌ها را باز گذاشت. در مقابل، فرقه‌هایی وجود دارند که با این اندیشه مبارزه می‌کنند، مانند «پیروان انجیل برای فهم مسئله خاورمیانه» (EMEU) (Evangelicals for Middle East Understanding) که در سال ۱۹۸۶ بنیانگذاری شده است. نویسنده‌ای از این فرقه به نام «دُنالد واگنر» کتابی را در ابطال آن افکار صهیونیستی نوشته است.^۱

۱۳-۵. صهیونیسم و انتظار

در عصر ما نیز که یهودیان صهیونیست بر پای خاسته و با اشغال فلسطین، در صدد بر

1. Donald E. Wagner, *Anxious for Armageddon*, Herald Press, 1995.

آمده‌اند حقارت همیشگی قوم یهود را برافکنند، چیزی از تب و تاب انتظار موعود کاسته نشده است و یهودیان در انتظار مسیحا لحظه‌شماری می‌کنند. حدود صد سال پیش متفکران یهود گفتند قوم ما این همه سال در انتظار مسیحا خواری‌ها را بر خود هموار کرد، ولی از وی خبری نیامد. دیگر انتظارمان به سر آمد و کاسه صبرمان لبریز شد. جا دارد که خود برای پایان دادن به وضع موجود برخیزیم. آنان مکتب صهیونیسم را تأسیس کردند و گفتند باید خودمان فلسطین را بگیریم. عموم یهودیان می‌گفتند این کار درست نیست، زیرا طبق باورهای دینی تنها مسیحا می‌تواند به چنین کاری اقدام کند. صهیونیست‌ها گفتند ما برای قیام مسیحا پایگاهی در فلسطین درست می‌کنیم. قانع کردن قومی که قرن‌ها در خیالات مسیحایی به سر برده بود، کاری مشکل بود؛ اما آنان با صبر و حوصله فراوان، برای این کار تبلیغ کردند و مهاجرانی را به فلسطین برده، دولت غاصب اسرائیل را در اراضی اشغالی بنیاد نهادند. البته هنوز هم اقلیتی ناچیز از یهودیان بر اثر دلبستگی شدید به امیدهای قدیم، تشکیل دولت صهیونیستی را مخالف آرمان مسیحایی می‌دانند و پیوسته با آن مخالفت کرده، می‌گویند باید به سنت انتظار ادامه داد. سرانجام، سواد اعظم یهودیت صهیونیسم را از جان و دل پذیرفتند و آن را رهگشای عصر مسیحا دانستند. هم اکنون صهیونیست‌های اشغالگر فلسطین، علاوه بر دعا‌های مسیحایی روزانه، در پایان مراسم سالگرد بنیانگذاری رژیم اسرائیل غاصب (پنجم ماه ایّار عبری)، پس از دمیدن در شیپور عبادت، این گونه دعا می‌کنند:

اراده خداوند، خدای ما چنین باد که به لطف او شاهد سپیده دم آزادی باشیم و
نخ صور مسیحا گوش ما را نوازش دهد.

باید دانست که اکنون افراطی‌ترین گروه‌های صهیونیست مانند گوش‌امونیم و افراطی‌ترین گروه‌های ضد صهیونیست مانند نظورای کارتا به یک اندازه در شوق ظهور مسیحا روزگار می‌گذرانند. جمعی از مریدان حکیم و عارف یهودی مناخم مندل اِشنیرسون (Menachem Mendel Schneerson) معتقد شده بودند که وی مسیحای موعود است و روزی قیام خواهد کرد. مرگ این مسیحا در نودسالگی به سال ۱۹۹۲ این افراد را بسیار پریشان و آشفته‌خاطر کرد.

۶-۱۳. ویژگی‌های نمادین موعود

موعود ویژگی‌های نمادینی دارد: موعود یهودیت از خاندان داوود است که در زادگاه

داوود، یعنی شهر بیت لحم به دنیا می‌آید، احتمالاً نام او «داوود» است؛ موعود مسیحیت دوازده حواری^۱ دارد که بر دوازده سبط بنی اسرائیل حکومت خواهند کرد و موعود اسلام نامش و کنیه‌اش (و طبق برخی نقل‌ها، نام پدرش) با حضرت رسول اکرم (ص) برابر، یارانش ۳۱۳ تن به تعداد اهل بدر، محل قیام آن حضرت کنار کعبهٔ مشرفه مانند جد بزرگوارش و محل حکومتش شهر کوفه مرکز حکومت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که مردمش به آن امام معصوم و جانشینان وی، حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع)، بی‌وفایی کردند.

این ویژگی‌های نمادین مدعیان را در تنگنا قرار داده است: یهودیان به حضرت عیسی (ع) خرده می‌گرفتند که وی نمی‌تواند مسیحی موعود آنان باشد؛ زیرا از نسل حضرت داوود (ع) نیست، در بیت لحم متولد نشده، کسی او را مسح نکرده و پیش از وی، الیاس از آسمان برنگشته است. پیروز نشدن وی نیز پیوسته مستمسک آنان بوده است. برای رفع این اشکالات اساسی، هر یک از متنی و لوقا (شاید بی‌خبر از یکدیگر) نسب‌نامه‌ای برای ناپدری او (یوسف نجار) ساخته و حضرت داوود (ع) را در آنها گنجانده‌اند و این دو نسب‌نامه با یکدیگر تناقض دارند.^۲ همچنین مدعی شده‌اند حضرت عیسی (ع) که اهل ناصرهٔ ایالت جلیل بوده،^۳ در بیت لحم ایالت یهودیه به دنیا آمده^۴ و مسح شدهٔ خدا بوده است.^۵ از خود عیسی (ع) نیز نقل کرده‌اند که حضرت یحیی (ع) همان الیاس بوده که آمده است،^۶ دیگر اینکه مسیحی موعود اصولاً نباید از نسل داوود باشد.^۷ تمهیداتی از این قبیل برای قابل قبول کردن مسیحیایی حضرت عیسی (ع) در سراسر اناجیل یافت می‌شود.

۷-۱۳. موعودهای دروغین ادیان

شوق ظهور موجب شده است که تعداد زیادی مسیحا در یهودیت، و مسیح در مسیحیت، و

۱. حواری در زبان حبشی به معنای رسول است.

۲. با تأمل در باب اول انجیل لوقا، معلوم می‌شود که حضرت مریم (ع) از خویشان الیصابات مادر حضرت یحیی (ع)، والیصابات از خاندان هارون بوده است. کسی که از خاندان حضرت هارون (ع) باشد، نمی‌تواند از خاندان حضرت داوود (ع) باشد.

۳. او بعضی گفتند: او مسیح است و بعضی گفتند: مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داوود و از بیت لحم، دهی که داوود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟ پس دربارهٔ او در میان مردم اختلاف افتاد. (یوحنا ۴: ۴۳-۴۱:۷)

۴. رک: داستان تولد حضرت مسیح (ع) در انجیل‌های متی و لوقا.

۵. اعمال رسولان ۲۷: ۴ و ۳۸: ۱۰. ۶. متی ۱۴: ۱۱ و ۱۳: ۱۰: ۱۷ و مرقس ۱۳: ۱۱: ۹.

۷. متی ۴: ۴۱: ۲۲؛ مرقس ۳۷: ۳۵: ۱۲ و لوقا ۴۴: ۴۱: ۲۰.

مهدی در اسلام و تعدادی پیغمبر و خدا در هر سه دین قیام کنند و آشوب‌هایی بیافرینند. یهودیان معتقدند که حضرت عیسی مسیح (ع) یک مسیحای کاذب بوده است که تاریخ یهودیت مانند وی را بسیار دیده است و تصور می‌کنند که توانسته‌اند موجبات اعدام او را فراهم کنند. البته آن حضرت توقعی را که ایشان از مسیحای موعود داشته‌اند، برنیاورده و مصائب و آلام یهودیان را کاهش نداده است.

برخی از کسانی که در باره ظهور و علائم و وقت آن فکر و تحقیق می‌کنند، گرفتار نوعی بیماری روانی می‌شوند و بر اثر آن خود را موعود یا پیشگام وی می‌پندارند و ادعاهایی می‌کنند، ولی بیشتر مدعیان جاه‌طلب بوده‌اند.

سید علی محمد شیرازی که در سال ۱۲۶۰ ق. خود را باب امام زمان (ع) و سپس خود امام زمان (ع) و سرانجام یک پیامبر معرفی کرد، به عقیده مورخان مقداری اختلال حواس داشته است. علمای اسلام او را محاکمه کردند و به وی گفتند که به سبب احتمال جنون، فعلاً وی را اعدام نمی‌کنند. سپس او از همه ادعاهای خود کتباً و شفاهاً توبه کرده و توبه‌نامه‌ای نوشت که به خط خودش در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. این شخص چندی بعد توبه خود را شکست و دوباره همان ادعاهای باطل را مطرح کرد و در نتیجه، برای بار دوم در تبریز محاکمه و اعدام شد.

یکی از جانشینان باب حسینعلی نوری بود که خود را بهاء‌الله نامید و بابت را به بهائیت متحول کرد. این فرد جاه‌طلب و بدون اختلال حواس خود را پیامبر و سپس خدا دانست و پس از او، پسرش عباس افندی ملقب به عبداله‌اء با زرنگی تمام آن مرام را ترویج کرد. جانشین وی نوه دختری اش شوقی افندی بود و پس از مرگ این شخص که عقیم بود، در سال ۱۳۳۶ ش.، بیت‌العدل اعظم امور آنان را در دست گرفت. این سه مدعی در شهر عکا در فلسطین تحت اشغال انگلیس اقامت داشته و از حمایت آن دولت استعمارگر برخوردار بوده‌اند. کشور غاصب اسرائیل که در زمان شوقی افندی تأسیس شده است، از این فرقه و بیت‌العدل اعظم و مقبره سران فرقه (که ادعا می‌کنند جسد باب معدوم نیز در آنجا مدفون است) حمایت کرده و می‌کند.

شمار موعودهای دروغین ادیان را کسی جز خدای متعال نمی‌داند. چنین افرادی در یهودیت، ماشیح شقور، در مسیحیت، مسیح کاذب (pseudo-Christ) و در اسلام، متمهدی خوانده می‌شوند.

۸-۱۳. دَجَال و هَرْمَجِدُون

عنوان دَجَال (Antichrist) در هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام مطرح است.^۱ این واژه در زبان عربی به معنای «آب طلا» است و به همین علت، افراد بسیار دروغگو که باطل را حق جلوه می‌دهند، «دَجَال» نامیده می‌شوند. دَجَال لقب دغلیباز و ستمکاری است که در آخرالزمان مردم را گمراه خواهد کرد. نام وی نزد یهودیان «آزْمیلوس» و نزد مسلمانان «صائد بن صید» است و گفته می‌شود: هنگامی که وی در مدینه منوره متولد شد، حضرت رسول اکرم (ص) برای دیدن او به منزلش رفت و با مادرش سخن گفت و اعلام کرد که وی همان دَجَال است که دنیا را پر از آشوب و فتنه خواهد کرد. یک بار هم خلیفه دوم تصمیم گرفت صائد بن صید را بکشد، ولی حضرت رسول (ص) مانع شد به این عنوان که اگر وی واقعاً همان دَجَال آخرالزمان باشد، او نخواهد توانست وی را بکشد و اگر دَجَال نباشد، در کشتن او خیری نیست.^۲

نگرانی مردم از دَجَال به اندازه‌ای بود که خلیفه دوم هنگام فتح شام، از علمای اهل کتاب در باره دَجَال پرسید. نام دَجَال نزد افراد و جوامع دینی پیوسته مطرح بوده است و برخی از کتاب‌ها و فیلم‌ها نام «دَجَال» را بر خود دارند و کسانی از پیروان هر سه دین ابراهیمی می‌گویند که او تولد یافته و زنده است.

همچنین در اسلام (به ویژه در تشیع) فردی به نام سفیانی مطرح است. نام او «عثمان بن عنبسه» خواهد بود و از یک قرن پیش تا کنون کسانی مدعی شده‌اند که شخص وی را در سوریه دیده‌اند.^۳ کسانی هم در جهان اسلام به عنوان سفیانی موعود قیام کرده‌اند.^۴

۱. «ای بچه‌ها این ساعت آخر است و چنان که شنیده‌اید که دَجَال می‌آید، الحال هم دَجَالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است» (رساله اول یوحنا ۱۸:۲) این متن از عهد جدید مسیحیت به سابقه اعتقاد به دَجَال در یهودیت اشاره می‌کند. البته منابع فراوانی در این باب از هر سه دین در اختیار است که برای متخصصان به کار می‌آید.

۲. مسند الامام احمد بن حنبل، حدیث ۶۰۶۳.

۳. «زوار شامی عثمان بن عنبسه را که ۲۱ ساله و رئیس اهل خود است، در کوه حوران و به انتساب به یوسفیان افتخار می‌کند، دیده‌اند؛ صدرزار نغز او اطاعت می‌کنند» (ناظم الاسلام کرمانی، علائم الظهور، ۱۳۳۹ق. ص ۱۲۹-۱۳۰). مسافرانی هم در بین راه نصادفاً تولد وی را دیده‌اند و در عصر ما حضرت آقای بهلول (عافاه الله تعالی) او را در ارتش سوریه دیده است. این قصه‌ها پیوسته نقل مجلس پاکدلانی است که در شوق ظهور روزگار می‌گذرانند.

۴. یکی از آنان به نام «ابومحمد بن عبدالله بن یزید بن معاویه» در سال ۱۳۲ (یعنی زمانی که بنی‌عباس برای انتقال خلافت آل مروان به خود به مهدویت تمسک جسته بودند) و دیگری به نام «علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه» در سال ۱۹۵ و یکی دیگر که نامش مشخص نشده است، در سال ۲۹۴ قیام کرده‌اند (تاریخ طبری).

مسیحیان معتقدند که عدد نام آن موجود «وحش نشاندار» ۶۶۶ است (مکاشفه یوحنا ۱۳:۱۸) و این عدد افراد زیادی را به خود مشغول کرده است.

از گذشته‌های دور برخی از شخصیت‌های دینی و سیاسی جوامع مسیحی از سوی دشمنانشان «دجال» معرفی شده‌اند؛ مخصوصاً هنگامی که پاپ‌ها و پادشاهان اروپا با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند، این عنوان را به یکدیگر می‌دادند. لوتر پس از آنکه در برابر کلیسای کاتولیک قیام کرد و مورد تکفیر پاپ قرار گرفت، دستگاه پاپی را «دجال» نامید. انقلاب فرانسه، سوسیالیسم و کمونیسم نیز «دجال» شمرده شده‌اند.

اینک چند نمونه از نامزدهای بی‌شمار عنوان «دجال» یا «وحش نشاندار ۶۶۶»، آتش افروز و دغلبازی که مجروح می‌شود، ولی از خطر مرگ می‌رهد:

- ناپلئون و هیتلر، به خاطر جنگ افروزی؛

- میخائیل گورباچف به خاطر نشان ماه گرفتگی که بر بالای پیشانی دارد؛

- هنری کیسینجر، وزیر خارجهٔ اسبق آمریکا که یک صهیونیست فربکار است؛

- رنالد ریگان، رئیس جمهور آمریکا و طراح «جنگ ستارگان» که نام‌های ۶ حرفی او

(Ronald Wilson Reagan) نشان‌دهندهٔ رمز ۶۶۶ است؛ ضمناً وی در یک سوء قصد

مجروح شد؛

- صدام به سبب گردن‌کشی و نادیده گرفتن خواست جامعهٔ جهانی، هنگام اشغال کویت؛

- پاپ ژان پل دوم، مخصوصاً به خاطر زخمی شدن بر اثر سوء قصدی که به جان وی

شد و رفع خطر مرگ از او.

همچنین برخی از توانایی‌های جدید بشر، مانند شکستن هستهٔ اتم، تسخیر فضا،

اختراع ماهواره و کامپیوتر و طراحی شبکهٔ جهانی اینترنت نشانهٔ یک تحوّل جهانی و

ظهور دجال به شمار رفته است.

گروهی نیز گفتند: «بارکد» اجناس همان «دجال» یا «وحش ۶۶۶» است که باید

متسوخ و نابود شود؛ زیرا در کتاب مکاشفه می‌خوانیم که آن وحش همهٔ خرید و

فروش‌ها را در اختیار می‌گیرد:

هیچکس خرید و فروش نتواند کرد جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم

وحش را داشته باشد. در اینجا حکمت است پس هر که فهم دارد، عدد وحش را

بشمارد؛ زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

(مکاشفه یوحنا ۱۳:۱۷-۱۸).

مکانی در فلسطین به نام «هَرْمَجِدُون» (Armageddon) به عنوان میدان جنگ آخرالزمان در کتاب مکاشفه ۱۶:۱۶ آمده است. هَرْمَجِدُون برای مسیحیان بسیار اهمیت پیدا کرده است و در سال ۲۰۰۰ شمار زیادی از گردشگران به مناسبت ورود به هزاره جدید از آن مکان دیدن کردند. دولت غاصب اسرائیل نیز در آنجا پارک‌ها و هتل‌هایی ساخته بود. بازار گرم هزاره‌گرایی میان مسیحیان ساده‌دل مبالغه‌گفتی را نصیب صهیونیست‌ها کرد. برخی از مسلمانان پاکدل نیز نسبت به هرْمَجِدُون حساس شده‌اند.

۹-۱۳. معاد و ثواب و عقاب

جنبه دیگر آخرت‌شناسی به ثواب و عقاب مربوط می‌شود که تقریباً همه ادیان به آن قائل هستند (و فلسفه به چنین چیزی نمی‌رسد مگر آنکه آن را با دین عجین کنند). در باره ثواب و عقاب اعمال آدمی در ادیان ۳ دیدگاه وجود دارد:

۱. دریافت ثواب از طریق جلب نعمت‌ها و عقاب از طریق سلب نعمت‌ها در این دنیا. این دیدگاه در باب ۲۸ سفر تثنیه تورات که (بعد از مزمور ۱۱۹)^۱ طولانی‌ترین فصل کتاب مقدس است و بیش از چهار صفحه از ترجمه فارسی را اشغال کرده است و نیز در باب ۲۶ سفر لاویان یافت می‌شود.^۲ این اعتقاد به طور جزئی در ادیان ابراهیمی یافت می‌شود و ربطی به معاد ندارد.^۳

۲. دریافت ثواب و عقاب پس از مرگ و رستاخیز مردگان در جهانی دیگر. این دیدگاه در آیین زردشت، یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود دارد. نسبت زمان ظهور موعود با

۱. مزمور ۱۱۹ که بیش از هفت صفحه از ترجمه فارسی را اشغال کرده است، مشتمل بر اشعاری به ترتیب الفبای عبری است که تقسیم آن مزمور را به دو یا چند مزمور ناممکن ساخته است.

۲. تخلف آشکار پادشاهای دنیوی از دو راه توجیه شده است: نخست اینکه داستان ابوب در کتاب وی می‌خواهد بگوید پادشاه دنیوی «دیر و زود دارد، ولی سوخت و سوز ندارد»؛ دوم اینکه در باره کسانی که حتی با تأخیر به ثواب و عقاب نمی‌رسند و می‌میرند، در کتاب دانیال ۲:۱۱۲ (که دانشمندان تاریخ سستی تألیف آن را رد می‌کنند و می‌گویند در حدود سال ۱۶۵ ق.م. نوشته شده است) می‌خوانیم: «در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد، اما ایان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی». ضمناً از آنجا که معاد در تورات، بلکه در هیچ جای عهد عتیق نیامده است، باید گفت که تعبیر کلی «آخرت» در تنبیه ۱۶:۸ و مراثی ارمیا ۱۸:۴، به معنای «عاقبت دنیوی» است.

۳. علاوه بر تورات، انجیل نیز بالاها را نتیجه گناه می‌داند (لوقا ۱۱:۱۳). در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: «وَمَا أَرْسَلْنَاكُمْ مِنْ مُنْصِبٍ فَبِمَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ» (شوری ۳۰). البته قرآن کریم بر امتحانی بودن بالاها نیز تأکید دارد و منابع اسلامی موارد آنها را به دقت تفکیک کرده است (رک: المیزان: مائده ۱۸).

زمان رستاخیز (رجعت و قیامت) و سایر تفصیلات این دو حادثه^۱ در این چهار دین بسیار مورد بحث و اختلاف است. گروهی از محققان غیردینی اعتقاد به رستاخیز را زائیده انتظار موعود می‌دانند.

۳. دریافت ثواب و عقاب پس از مرگ در همین دنیا. این دیدگاه که تصادفاً ترکیبی از دو دیدگاه قبلی است، تناسخ (reincarnation) نامیده می‌شود. همان طور که قبلاً گفته شد، این اعتقاد نزد هندوان وجود دارد و آن را سمسارا (Samsara) می‌نامند و گونه‌هایی از آن به بودیسم، جینیسم، سیکسزم و برخی از فرقه‌های یهودیت، مسیحیت و اسلام سرایت کرده است. دوره‌های تناسخ نزد فرقه‌های منحرف اسلامی، کور و دُور نامیده می‌شده است.^۲ منحرفان آیات معاد را به تناسخ تأویل می‌کنند.

بر اساس این دیدگاه، انسان پس از مرگ دوباره در جایی متولد می‌شود. وی در این زندگی تازه، نتیجه اعمال پیشین خود را می‌بیند و تفاوت‌های مردم جهان در خوشبختی و بدبختی به همین علت است. اعمال کنونی وی نیز آینده او را می‌سازد تا باز هم پس از مرگ، نتیجه آنها را ببیند. شرور طبیعی و اخلاقی نیز با این بیان به‌طور ضمنی توجیه می‌شود.

۱. مانند جسمانی یا روحانی بودن هر یک از دو حادثه و درجه فراگیری آنها نسبت به همه یا برخی از مردم. علاوه بر این، حشر همه حیوانات و وحوش در قرآن کریم آمده است (انعام ۳۸ و تکویر ۵).

۲. رک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۳.